

[Afghanistan Digital Library](http://afghanistandl.nyu.edu/)

adl1207

<http://hdl.handle.net/2333.1/5x69p9mj>



This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu



ذِكْرُ مَوْلَايَيْنِ

تاریخ افغانستان

(برائے صنف پنجم ابتدائی)

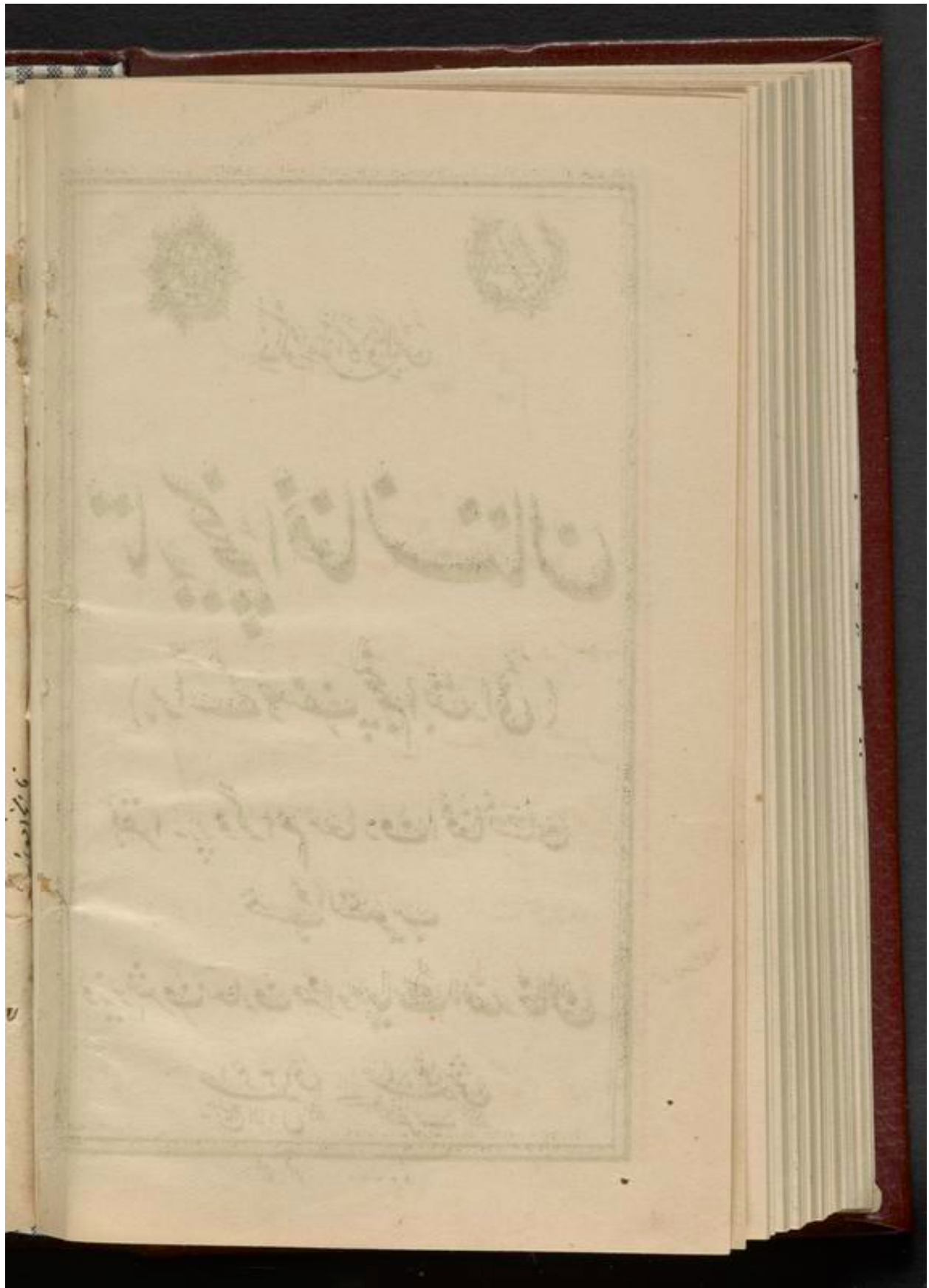
بقرار پروگرام معارف افغانستان

حسب التصویب

وزیر شرف معارف و احوال و ہیات اللہ خان

۳۴۱ ق = ۱۳۶۱ ش
ربیع الاول ھ = معرب ھ

تعداد ۱۰۰۰۰



بسم الله الرحمن الرحيم

ابتدائی تاریخ افغانستان

علم تاریخ - از اشرف ترین علوم است
و تکمیل انسانیت و ترقی های آن تحصیل
آن وابسته است خصوصاً بدانشن تاریخ
وطن و سرگذشت گذشتگان ملت خود
قومیکه تاریخ خود و سبب ترقی و تنزل
خود را ندانند مانند طفل است که آبا و اجداد

خود را نشناسد - باید تاریخ کلاهنماے خود
را بدقت و صحت مطالعه کرده، اعمال درست
آنها را مشق خویش ساخته و از افغاییکه باعث
خرابی آنها گشته اند اجتناب کند *
در زمانه های بسیار قدیم در ملک ما
افغانستان رواج نوشتن تاریخ نبود، لهذا تاریخ
وطن ما کماحقه از آل وقت معلوم نیست -
از تاریخهای هند و ایران همیں قدر معلوم
مے شود که در آل زمان ما نصف مغربی
افغانستان با ایران و نیم شرقی آل هندوستان
تعلق داشت - اما مردم دره ها و کوها خود سرو

آزاد بودند چیزی که از تاریخ وطن ما بطور
یقین معلوم است بعد از ظهور اسلام
است *

در خلافت حضرت عثمان لشکر مسلمانان
بر افغانان حمله آورده شهر کابل را از دست
هندوای در قبضه خود گرفتند *

اما تسلط کلی در افغانستان مسلمانان
در عهد حکومت ولید حاصل کردند که پادشاه
هشتم بنی امیه است *

ابو مسلم خراسانی از افغانستان معاونت
گرفته به تدبیر و شجاعت خود حکومت اسلامی

۴

را بعض بنی امیه در بنی عباسیه قائم کرد +
در امارت مامول رشید که یکے از
پادشاهان بنی عباسیه بود اهلے کابل که
اکثرشان کافر بودند و بر خلافت اسلام
بغاوت میکردند - بمعیت راجه خود مسلمان
شدند +

و بعد ازاں بعقیده اسلام گرویده
ماندند +

در بنی عباسیه بعضی پادشاهان دیگر
اقوام بر افغانستان حکمرانی نمودند +
یک سلسله این پادشاهان صفاریه

نام دارد، و اول پادشاه این خاندان یعقوب
پسر لیث است +

خاندان صفاریه

چونکه پدر یعقوب "لیث" کسب
روی گری داشت و روی گره را در زبان
عربی صفار گویند بنا برین پادشاهانی که
از نسل او پیدا شدند - به صفاریان
مشهور شدند +

یعقوب

پدر یعقوب در ولایت سیستان

کسب روی گری داشت انا پسرش
از خردی به کسب پدر مائل نبود چون
بجوانی رسید با حاکم ولایت خود نوکر شد
از همت و شجاعت زیاده که داشت
کارش بجای رسید که آخر خودش حاکم
سیستان شد و مملکت هرات و بخارا و
کابل و اکثر حصه های جنوبی ایران را در
تصرف خود در آورد و در آخر اراده کرد
که بغداد پای تخت خلفای عباسی را نیز
تصرف شود مگر در اشنای راه مریض شده
وفات یافت - و در افغانستان سلطنت

مستقل همین یعقوب بنا کرد چنان که
سکه های این پادشاه در جیل السراج از
از زیر خاکها پیدا میشود و بند غزنی را
نیز اول همین یعقوب بنا کرده *

عمرولیث

بعد از مرگ یعقوب برادرش "عمر و"
که به عمرولیث مشهور است پادشاه شده
سلطنت عمر و وسعت زیاد پیدا کرد چنانچه
اکثر مملکت ایران در تحت فرمان او در آمده
چون سلطنت عمر و ترقی بسیار پیدا کرد

۸
بر سلطنت سامانیان لشکر کشید مگر درین
جنگ شکست خورده اسیر شد و در بند نجان
وفات یافت -

سامانیان

سامانیان نیز مثل صفاریان یک سلسله
پادشاهان است که در زمان خلافت
خلفای عباسی از حاکمی به پادشاهی رسیدند
در زمان مامون الرشید خلیفه هفتم عباسی
اسد ابن سامان نام یک آدم صاحب
عزت و اعتبار بود و این اسد ابن سامان

را چهار پسر بود که از طرف خلیفه هریکی
بحکومت سمرقند و فرغانه و بهرات مقرر
بودند. اما از جمله چهار پسر او حکومت
احمد نام و سعادت پیدا کرد تا اینکه بعد
از مرگ احمد اسماعیل پسرش بمرتبه پادشاهی
رسید و تمامی ولایات ترکستان و افغانستان
و اکثر حصه های ایران داخل مملکت او شد
و عمر و لیث پادشاه دوم افغانستان از
دست همین اسماعیل اسیر شد.
سلطنت در خاندان سامانیه تا نه نفر
رسید که اول ایشان امیر اسماعیل و

اسماعیل

آخرین شان عبد الملک دوم است +
سلطنت افغانستان در خاندان سامانی
تا پادشاه پنجم ایشان عبد الملک باقی بود
بعد از آن بسلاطین غزنویه رسید +

غزنویها

عبد الملک پادشاه پنجم خاندان سامانی
در زمان سلطنت خود الپتگین نام یک
شخص را حاکم هرات و نواحی آن مقرر
نموده بود بعد از وفات عبد الملک میان
ارکان دولت او در باب تعیین پادشاه

اختلاف پیدا شد درین وقت اپتگین از
هرات بغزنی آمد و از سلطنت سامانیان خود را
جد ساخته سلطنتی جدا گانه در غزنی برای
خود قائم کرد، بعد از مردن اپتگین سبکتگین
که نوکر اپتگین بود به سلطنت رسید سلاطین
غزنوی از نسل همین پادشاه میباشند *
سلاطین غزنوی ۲۲ نفر میباشند که
اول ایشان اپتگین و آخر آنها خسرو بن
ملک خسرو شاه است *
سبکتگین
بعد از اپتگین پادشاه مشهور از

پادشاهان غزنوی که در افغانستان سلطنت
کرده اند سبکتگین است ۛ

سبکتگین در اول پادشاهی خود قندهار
را از دست پادشاه هندوستان که جیپال
نام داشت فتح نمود، بعد از آن علاقه مشرقی
افغانستان مثل جلال آباد و کنر و پشاور
را نیز از دست جیپال فتح نمود و ضمیمه
ملک افغانستان ساخت ۛ

سلطان محمود

بعد از سبکتگین پسرش محمود از پادشاهان

بسیار مشهور این سلسله است بجهت آن
که در راه اسلام خدمت های بسیاری نمود
و از طرف خلیفه عباسی لقب "یمین الدوله"
و نیز خطاب سلطان که برای پیچ یک از
پادشاهان اسلامی داده نشده بود حاصل
کرد.

سلطان محمود یک پادشاه بسیار عالم
و عادل و دیندار گذشته و تمام ایام سلطنت
خود را در جهاد با کفار هندوستان گذرانیده
و تمام پنجاب و سند را از دست پادشاهان
هندوستان فتح نموده داخل افغانستان

ساخت و سیستان علاقه جنوبی ایران را
نیز در تحت تصرف خود آورد، خوارزم و
بخارا و سمرقند نیز فرمانبردار او شدند در
غزنی یک دارالعلوم کلال برپا نمود و کتاب
شاه نامه را فروسی در عهد همین پادشاه
برشته نظم در آورد.

مسعود

بعد از فوت سلطان محمود پسرش مسعود
پادشاه شد داد از پادشاهان بزرگ این
خاندان حساب میشود.

چونکه سلطان محمود فتوحات بسیار کرد
بعد از وفات او اکثر حاکمان او دعوی خود
سری نمودند، علاوه برین در خاندان خود
شال نیز نفاق و اختلاف پیدا شد، بنابراین
تمام ایام سلطنت مسعود در جنگ و کشمکش
با خود و بیگانه گذشت و آخر از دست عم خود
گشته شد.

بعد از مرگ سلطان مسعود در افغانستان
یک اغتشاش کلی پیدا شد. از یک طرف
سلجوقیه ها حصه های مغربی را در تصرف خود
آوردند و از طرف دیگر در داخل مملکت

خانه جنگیها بسیار شد *

سلجوقیها

سلجوقیها نیز یک سلسله پادشاهانند

که در زمان پادشاهان غزنوی در ایران

پیدا شدند و روز بروز قوتشان زیاده

شده رفت و اکثر ممالک ایران را که

سلطان محمود فتح نموده بود مسخر نمودند *

بعد از تغیرات و تبدلات بسیار بر ابراهیم

نام از نسل محمود پادشاه شد و در زمان سلطنت

این پادشاه مملکت افغانستان کمی آرام

ش. و با طائفه سلجوقیهها صلح کرد و ملک های
از دست رفته هندوستان را بدست آورد
بلکه زیاده برای از مالک هند چیزی دیگر
نیز فتح نمود، بعد از ابراهیم دو نفر دیگر نیز بر
تخت سلطنت غزنی پانها دند، مگر آخر کار
علاءالدین غوری از علاقه غور بر آمده غزنی
را تصرف نمود.

غوریاں

علاقه که در میان هزاره جات و فراه
و هرات واقع است با اسم غور نامیده میشود

و مردم آنجا را سلطان محمود مطیع خود ساخته بود
ازین قوم غور قطب الدین نام بمرتبه بلندی
رسید چنانچه یک پادشاه غزنوی که بهرام نام
داشت دختر خود را باو داد اما بهرام آخر
بر قطب الدین بدگماں شده او را کشت
برادر قطب الدین "علاء الدین" به انتقام
برادر خود از غور آمده تخت غزنوی را تصرف
نمود و اسم قوم علاء الدین سور بود ازین سبب
ایشان را سوری نیز میگویند *

ازین قوم پنج نفر به تخت پادشاهی رسیدند
که اول ایشان همان علاء الدین که مشهور

به حسین جهانسوز است و آخرین ایشان
محمود ابن غیاث الدین ست *

غیاث الدین

از سلاطین مشهور این سلسله یکی
غیاث الدین پادشاه عالیشان است
که تمام افغانستان را از اغتشاش و اختلال
پاک نموده سلطنت مستقل برپا ساخت و
ولایت خراسان را از سلجوقیان دوباره
تصرف کرد و در عهد همین پادشاه برادرش
شهاب الدین مملکت پنجاب را از بقیه سلاطین

غزنوی فتح نمود *

شهاب الدین محمد غوری

پادشاه دیگر از سلاطین مشهور غوری
شهاب الدین محمد غوری است
ایں پادشاه از پادشاهان بسیار مشهور
ملکت افغانستان است، در زندگی برادر
خود غیاث الدین در هندوستان فتوحات
او تا بنگال رسیده و در دہلی غلام خود
قطب الدین ایبک را تائب خود مقرر
نمود و خود بغزنی رفت شخصی بسیار عادل

و دلاور و دین دار بود و نه مرتبه بهیندستان
لشکر کشتی کرد، بعد ازین پادشاه سلطنت
پادشاهان غوری ضعیف و کمزور شدند
تا اینکه پادشاهان خوارزم شاهیان سلطنت
غزنی را از ایشان گرفتند *

خوارزم شاهیان

خوارزم شاهیان نیز یک سلسله
پادشاهانی اند که از طرف پادشاهان سلجوقی
به قسم حاکم در خوارزم مقرر شدند آخر الامر
له خوارزم عبارت از مملکت نیمه است *

حکومت شان به پادشاهی رسید و آنها را
خوارزم شاهیان میگویند +
سلاطین خوارزم شاهی ۱۰ نفر بودند
که اول ایشان نوشتگی و آخرین ایشان
جلال الدین خوارزمی است +

سلطان محمد قطب الدین

سلاطین مشهور این سلسله سلطان
محمد قطب الدین خوارزم شاه است این
پادشاه در حقیقت پادشاه آخرین سلسله
شمرده میشود، سلطنت او در اکثر حصّه های

مغربی و شمالی افغانستان و خوارزم و ممالک
جنوبی ایران بود، و مملکت افغانستان را
بعد از مرگ شهاب الدین محمد غوری تصرف
کرد آخر از دست چنگیز خاں تاتاری فرار
نموده در یک جزیره بحیره کسپین وفات
نمود.

جلال الدین

پادشاه دیگر ازین سلسله جلال الدین
پسر سلطان محمد قطب الدین است +
این پادشاه از طرف پدر خود نایب

الحکومه غزنی بودا بعد از آنکه پدرش از
دست چنگیز خان فرار نموده و قات
یافت پادشاه شد و در مقابل چنگیز که دشمن
دین و دنیای مسلمانان بود شتافت اما
افسوس که از دست او چیزی نبرآمده سراسیمه
بجانب هندوستان گریخت و از آنجا از راه
سند بجانب جنوب ایران رفته در آنجا
چندی در زردخورد گذرانیده آخر باز
از دست قوچ تاتارها شکست خورده در
جنگلهای جنوبی ایران ترک دنیا اختیار
کرد *

چنگیز خان

در شمال مشرق ماوراءالنهر و جنوب
سای بیریا یک ملک است که آنرا تاتار
میگویند بعض اقوام وحشی که آنرا مغول
میکفتند و تا سالهای بسیار بی نام و بی
نشان بودند در اینجا سکونت داشتند - آخر
از میان ایشان چنگیز خان نام شخصی پیدا
و آن قبائل متفرقه را یکجا کرده سلطنت
خوارزم شاهیان را برهم زد بلکه تمام ایران
و قفقاز و جنوب روسیه و تمام افغانستان

و پنجاب را فتح نمود و آخر باز بطرف چین رفت
و هماغجا مرد و بعد از استیلائی مغولها بر ممالک
اسلام تارنخ مملکت افغانستان خوب
معلوم نیست، اگر چه بعد از سالهای چند
پس از چنگیز از طوائف غور چند نفر در
بامیان سلطنت نموده اند، مگر سلطنت
اینها بر تمام ولایت افغانستان نبود بلکه زیر
دست حاکمان مغول بودند و از نسل چنگیز
سی نفر در ممالک اسلامی بحکومت رسیدند
و پادشاه پنجم این خاندان نکودار احمد پسر
هلاکو که در ایران سلطنت میکرد به دین اسلام

مشرف شد و آخرین پادشاه از خاندان
چنگیز امیر حسین نام دارد که بر او امیر تیمور
از سمرقند خروج نموده سلطنت او را با آخر
رسانید؟

امیر تیمور

امیر تیمور هم از قوم چنگیز و در سمرقند
شخص بسیار دلاور و خونریز بود و در ابتدای
حکومت سمرقند را بدست آورد، بعد
از آن رفته رفته دایره حکومتش وسیع شد
تا اینکه تمام افغانستان، ایران، ترکستان

روس، ایشیای کوچک مصر و شام را در
تخت فرماں خود در آورد و شهر سمرقند را
پای تخت خود مقرر نمود، امیر تیمور هم از
پادشاهان بزرگ و مشهور اسلام است
و بعد از ۳۶ سال سلطنت در راه چین
مرد *

بعد از مرگ امیر تیمور آل ملک وسیع
او در میان اولاده اش پارچه پارچه تقسیم
شد سالهای بسیار حکومت در اولاده
امیر تیمور بود بالاخر آن ملک فرغانه، بابر نام
که نواسه ششم امیر تیمور است پیدا شد و

بابر

ولایت سمرقند را فتح نمود، مگر آل ملک
بزودی از دستش خارج شد، بعد از آن
افغانستان و هندوستان را تا آگره فتح نمود
و یک سلطنت مستقل بنام سلطنت مغولیه
برپا کرد تا زمان دراز در اولاده او باقی ماند.

خاندان مغولیه

از پادشاهان مشهور سلاطین مغولیه که
در هندوستان و افغانستان سلطنت کرده
اند یکی پادشاه است که بناکننده سلطنت
مغولیه است و بعد از زحمتهای بسیار بر

افغانستان و هندوستان پادشاه شد و
شهر دہلی را پای تخت خود ساخت و در
شهر آگرہ وفات یافت و در کابل در باغی
که مشہور بہ باغ بابر است دفن شد

ہمایوں

دیگر ہمایوں پسر بابر است کہ بعد از بابر
در ہندوستان پادشاه شد، و پسر دیگرش
کامراں در کابل حکومت میکرد *

جلال الدین محمد اکبر

دیگر از بادشاہان مشہور مغولیہ جلال الدین

محمد اکبر پسر همايون است که به (اکبر پادشاه)
مشهور است در عهد سلطنت اکبر پادشاه
مملکت قندهار را پادشاه ايران فتح نمود
نگر دوباره آل را بدست آورد و نیز در
زمان سلطنت او افغانهای سرحدی شورش
کلائی بر پا کردند، از آن جمله جلال الدین نامی
که در بین مریدانش مشهور به پیر روشن است
و مخالفینش او را پیر تاریک میگویند بسیاری
از افغانهای سرحدی را با خود متفق ساخته
نواحی جلال آباد را بدست آورد و شهر جلال
آباد را بنا کرد، بعد از آن بقصد گرفتن کابل

۳۲

رواں شد مگر از دست زیرین خاں حاکم
کابل شکست خورده بطرف غزنی رفت
و شهر غزنی را متصرف گردید و چند فوج
مغل را که بمقابله او فرستاده شده بودند
شکست داد، مگر آخر از دست زیرین خاں
مذکور مغلوب گردیده به سمت وزیرستان
گریخت، بعد از فوت اکبر.

جهانگیر

پسرش شہزادہ سلیم کہ بہ (جهانگیر) مشہور
است پادشاہ شد و در زمان پادشاہی جهانگیر

ولایت قندهار کاملاً از دست سلاطین مغولیه
برآمده جزو مملکت ایران گردید- از یادگار
های جهانگیر در کابل مسجد باغ بابر و تخت
جهانگیر متصل قلعه هزاره های چند اول است
دیگر از پادشاهان *

شاه جهان

مشهور مغولیه شاه جهان است که
عمارتهای و مسجد های عالیشان بی نظیر در
هندوستان بنا نموده و از یادگار های
او در افغانستان باغ نمل و پل سرخیل

۳۴

است *

اورنگ زیب

دیگر از پادشاهان مشهور مغولیه اورنگ
زیب است که مشهور به (عالمگیر) است از
یادگار او در کابل مدرسه عالمگیری است
در شور بازار که جناب سراج الخواتین
علیاحضرت صاحبہ والدہ اعلیٰحضرت
امیر امان اللہ خاں غازی سراز نو آباد
ساخت و حالا مشهور است به مسجد
علیا *

بعد از اورنگ زیب سلاطین مغولیه
بعیش و عشرت گرفتار شده روز بروز کمزور
شده رفتند تا اینکه انگیزان آهسته آهسته
تمام هندوستان را تصرف نموده سلطنت
مغولیه تمام شد.

حکومت ایران

وقتی که ایرانیهادر زمان جهانگیر به ولایت
قندهار متصرف گردیدند از طرف دولت
ایران یک نفر نائب الحکومه به قندهار
فرستاده میشد و در زمان شاه حسین پادشاه

آخر سلسله صفویه ایران که نهایت ساده
و بے عقل بود۔ گرکین خان نامی نائب
الحکومه قندهار مقرر کرد اما چونکه گرکین خان
شخص بد طبیعت و ظالم بود مردم قندهار
از ظلم او بجاں رسیده مخالف او شدند
چنانچه حاجی میرویس نام هوتکی که در آنوقت
رئیس افغانان بود مردم را با خود متفق نمود
و گرکین خان را بخانه خود مہماں ساختہ
با متعلقینش بقتل رسانید و شہر قندهار
را از دست دولت ایران کشید بہ تصرف
خود آورد اگرچہ از طرف دولت ایران برای

سرکوبی میرویس لشکرها فرستاده شد مگر آنها
در مقابل دلاوری و دانائی میرویس چیزی
کرده نتوانسته مغلوب شدند آخر دولت
ایران از ولایت قندهار صرف نظر نمود بالجملة
میرویس باینصورت ملک و قوم خود را از دست
حکام ظالم ایرانیان خلاص کرده در قندهار
یک دولت مستقلة افغانیه تاسیس نمود
و مدتی خودش و چند نفر از خاندان او بر ولایت
قندهار حکمرانی کردند و چون که میرویس از
قوم هوتک بود که یک شاخ بسیار مشهور
از شاخهای افغانها و غلجائی است

از انجرت اشخاصی که از خاندان او پادشاهی
کرده اند به شاهان هتوکی مشهور اند +

میرولیس

از هتوکی ما پنج نفر به پادشاهی رسیده
اند که اول شاهان همان میرولیس است مگر
میرولیس بر خود نام شاهی را نگذاشت بلکه
به قسم رئیس وریش سفید در میان قوم و
رعیت حکومت کرد +

عبدالله

دوم عبدالله برادر میرولیس است که

بعد از وفات میرولیس در قندار پادشاه
شد.

شاه محمود

سوم شاه محمود پسر میرولیس است
که عبدالله کاکای خود را کشته بجای او
در قندار پادشاه شد مگر چونکه جوان
بلند قطرت سکن در همت بود از ضعف
دولت ایران استفاده نموده به تسخیر
اصفهان که در آنوقت پای تخت ایران
بود متوجه گردید بعد از زرد و خورد های بسیار

۴۴

اکثر قطعه ایران را بتصرف آورد *

شاه اشرف

چهارم شاه اشرف پسر عبدالله است
که شاه محمود را در ایران بقتل رسانیده
بجای او پادشاه شد و لشکر ترکان را
که بقصد گرفتن ایران آمده بود شکست
داد *

شاه حسین

پنجم شاه حسین برادر شاه محمود است

۴۱

که بعد از رفتن محمود به ایران در قند هار
نائب الحکومه بود و چون اشرف محمود
را گشت حسین در قند هار بر خود نام
پادشاهی گذاشت *

چون نادر ایرانی که پساں پادشاه
ایران و افغانستان شد در ایران خروج
کرد افغانها را از ایران کشید و سلطنت
هوتکی هارا هم در ایران و هم در افغانستان
باخر رسانید *

حکمرانی نادر شاه

نادر شاه شخصی بود از طائفه افشار در

علاقه مشهد پدرش پوستین دوزی میکرد
و خودش در اول شترچرانی بعد ازال
رهزنی میکرد و رفته رفته نامش به دلاوری
و شجاعت مشهور شد پیش شاه طهماسب
دوم پادشاه ایران که در اطراف و نواحی
ایران میگشت نوکر گردیده آخر کارش
به سپاه سالاری کشید و کشور ایران را از
دست افغانها خلاص نمود بعد ازال متوجه
افغانستان شد اولاً قندهار را از شاه حسین
هونکی بدست آورده پس ازال کابل و غزنی
و جلال آباد یعنی تمام افغانستان را هم تابع

۴۳

خود ساخت و بعد از چندی که کارش قوی
شد شاه طهماسب پادشاه ایران را نیز
از سلطنت معزول نموده خود را پادشاه
ساخت آخر در مزاجش تغییری واقع شده
بر مردم جور و ظلم را از حد گذرانید تا اینکه
ملازمینش او را بقتل رسانیدند *

بعد از کشته شدن نادر شاه پادشاهی
افغانستان بخود مردم افغانستان رسید
و از آن بعد تا امروز سلطنت افغانستان
بدست خود ما افغانان می باشد *

حکومت سدوزائیا

بعد از کشته شدن نادر شاه سرداران
و معتبرین قوم درانی که یکی از قومهای کلان
افغان میباشد همه جمع شدند و گفتند که
تا یکی در زیر حکومت غیر یعنی ایرانیها زندگی
کنیم، چرخ خود ما پادشاهی ملک خود را نکنیم
و از میان خود احمد خان سدوزائی را که در
وقت نادر شاه یکی از نوکران معتبر او بود
و به امورات سلطنت میدانست به پادشاهی
خود قبول کردند *

۴۵

سروزائی یک طائفه است از قوم
درانی و قوم درانی یکی از اقوام بزرگ افغان
میباشند که در جنوب افغانستان سکونت
دارند *

سلطنت اعلیحضرت احمد شاه

احمد خاں که بعد از این به اعلیحضرت
احمد شاه ذکر می شود چون بر تخت سلطنت
افغانستان جلوس کرد اول کابل و غزنی
و علاقه مشرقی افغانستان را از دست حاکمان
ناور شاه خلاص کرد، بعد از آن مملکت پنجاب

و کشمیر را متصرف گردید همچنان سرحد مغربی
افغانستان را تا مشهد رسانید و از جانب
شمال تمام بدخشان و علاقه ترکستان را داخل
مملکت افغانستان ساخت و خرقة مبارکه
حضرت پیغمبر خدا را از بدخشان به قندهار آورد
و هشت دفعه بر پنجاب حمل نمود و در هر
دفعه با غیان را گوشتی داده با غنیمت
بسیار پس به قندهار می آمد و شهر موجوده
قندهار را او بنا نموده به

اعلی حضرت احمد شاه شخص بسیار دیندار
و پابند شریعت بود به هیچ کار بدون حکم شرع

اقدام نمیکرد در تمام عمر خود از ملاحی و منای
سخت پرهیز میکرد و بازیر دستاں به نهایت
شفقت و محبت سلوک می کرد و تمام رعیت
خود را مثل اولاد خود میدانست و از همین
سبب در تمام مردم افغانستان بنام
احمد شاه بابا مشهور است و در مدت (۲۶)
سال پادشاهی خود یک دولت مستقل که
بجانب مغرب تا مشهد و بطرف شمال تا
رود آمو و بسمت مشرق تمام سرحدات
پشاور و پنجاب و کشمیر داخل آن بود تشکیل
نمود و ازین راهگذر بر تمام اهالی افغانستان

۴۸

یک حق بزرگ ثابت نمود که ایشان را از
زیر دستی ایرانها و هندیهارمانی داده یک
دولت مستقل بنام افغانستان تشکیل کرد
اعلیحضرت مذکور بعد از ۲۶ سال حکومت
در قندهار وفات یافته بهمانجا دفن شد *

اعلیحضرت تیمورشاه

بعد از وفات احمدشاه پسرش تیمورشاه
بر تخت سلطنت افغانستان نشست و بجهت
آنکه در وسط مملکت بوده هم به سمت قندهار
و بهرات و هم بطرف پشاور و پنجاب برودی

رسید بتواند پای تخت سلطنت را از قدر بار
بکابل نقل نمود.

اعلیحضرت تیمور شاه یک آدم بسیار حلیم
و نرم طبیعت و استراحت طلب بود ازین
سبب به اصلاح ملک و ملت رسید
نمیتوانست چرا که این کار زحمت و تکلیف
بسیار می خواهد از همین سبب حاکمان
علاقه جات پشاور و پنجاب چنداں تابع
داری نمی کردند، اگر چه برای گوش مالی آنها
سه مرتبه بطرف پنجاب رفت مگر باز هم حاکمان
و عاملانش خود را بظاهر تابع می دانستند اما

در ادای حاج و خراج سستی و تقاضای می
کردند *

تیمور شاه (۲۱) سال سلطنت کرد آخر
در کابل وفات نمود و در چهار بلخ در مقبره
که اکنون نیز بقبر تیمور شاه مشهور است دفن
شد *

حکومت اولاد تیمور شاه

اعلی حضرت تیمور شاه ۲۴ پسر داشت که
مشهور آنها شهرزاده بهلول، شهرزاده محمود،
شهرزاده زمان، شهرزاده شجاع، شهرزاده

فیروزالدین، شهزاده ایوب بود. آنا تیمورشاه
از همه بیشتر میل خاطر به شهزاده زمان داشت
بنابران چون تیمورشاه وفات نمود ارکان
دولت شهزاده زمان را پادشاه نمودند.

اعلیحضرت شاه زمان

تمام ایام سلطنت شاه زمان بچنگ
برادرانش شهزاده همایون و شهزاده محمود
گذشت چرا که آنها سلطنتش را قبول نداشتند
برای خود پادشاهی میخواستند تا که همایون
بدست شاه زمان افتاد و بحکم او کور شد آنا

شہزادہ محمود اٹما با او در جنگ می بود و
چون مغلوب می شد گاهی بہ اطراف
افغانستان و گاهی بہ دولت ایران پناہ
می برد و بعد از چندے باز لشکری ترتیب
دادہ با شاہ زمان جنگ می نمود تا کہ آخر
غالب آمد و تخت شاہی را از شاہ زمان گرفتہ
پادشاہ شد شاہ زمان را کور کرد و باعث
مغلوب شدن آل ایں بود کہ شاہ زمان
در آخر ہر بعض سرداران درانی بدگمان شدہ
بعضی از معتبریں آنہا را کہ در انجملہ یکی رئیس
محمد زانی سردار پائندہ خان پدر اعلیٰ حضرت

امیر دوست محمد خاں بود به قتل رسانید بنا
برال فتح خاں پسر سردار پاینده خاں که در
تدبیر و شجاعت و سخاوت مشهور وقت بود
بعد از گشته شدن پدر خود از کابل گریخته
نزد شهنشاده محمود رفت و او را به گرفتن تخت
افغانستان ترغیب نمود بنا بران شهنشاده محمود
که دریں وقت در ایران بود بجانب افغانستان
آمده اول شهر قندهار را بدست آورد شاه زمان
چون این خبر را شنید بدفع برادر خود روان
شد مگر بعض سرداران لشکر او که از دل آزرده
بودند از شاه زمان روگردان شده بخدمت

شہزادہ محمود رفتند ازین سبب لشکرشاه زما
پراگندہ شدہ شکست یافت ، خودشاه زما
خواست کہ بہ پیشاور نزد برادر سگہ خود شہزادہ
شجاع برود و از انجا تہیہ اسباب جنگ را
بخوبی کردہ بمقابلہ محمود بیاید مگر در نواحی
شنواریکی از ہوا خواہاں شہزادہ محمود او را
دستگیر نمودہ بہ کابل فرستاد شہزادہ محمود
چشمہای او را کور کردہ خود بہ تخت کابل نشست

اعلیٰ حضرت شاہ محمود

شاہ محمود چون شاہ زمان را کور کرد

و خودش بر تخت سلطنت کابل نشست
برادر اعیانی شاه زمان شهزاده شجاع که حاکم
پشاور بود بار اده جنگ شاه محمود بطرف
کابل روان شد مگر در حد و دجلال آباد از
دست فوج شاه محمود شکست یافت دفعه
دوم بر قندهار حمله نمود مگر آنجا نیز از دست
شهزاده کامران پسر شاه محمود شکست خورد
بعد از چندی میاں مردم قزلباش و
سنی در کابل نزاع و مخالفت پیدا شد
آخر به تدبیر وزیر فتح خاں مردم قزلباش
از دست مردم سنی نجات یافتند مگر مردم

سُنی کینه وزیر فتح خاں و شاه محمود را در دل
جاداده در وقتی که وزیر فتح خاں بطرف
بامیان و هزاره بحسب تحصیل مالیات رفته
بود شاه محمود را در بالا حصار محصور ساختند
و شهرزاده شجاع را که باز به اراده حمله در نواحی
کابل رسیده بود خواسته پادشاه ساختند اگر چه
شاه محمود را شاه شجاع بخشیره کور نکرد مگر در
بالا حصار او را بندی نگاه کرد

اعلی حضرت شاه شجاع

در زمان پادشاهی شاه شجاع جنگهای

خانگی و فسادهای داخلی بسیار موجود بود و قوت
دولت باین صورت ضعیف شده میرفت
و در همین اوقات خیال دولت انگلیز برین
قرار گرفت که بجهت محافظت هندوستان
از حمله دولت روس با افغانستان دوستی
پیدا کند، بنابراین یک مجلس انگلیزان نزد
شاه شجاع آمده در پشاور معاهده میاں شاه
شجاع و انگلیزان قرار گرفت، بعد از چند
شاه محمود در وقتی که شاه شجاع در پشاور بود
از بالا حصار گرفته بجنب فراه رفت و از آنجا
نهی لشکر نموده قندهار را تصرف نمود، و از

قندهار بقصد تسخیر کابل روان شده کابل را
نیز به آسانی بدست آورد و از آنجا برای جنگ
شاه شجاع بجانب پشاور روان گردید شاه
شجاع نیز بالشکر خود به جنگ شاه محمود از پشاور
بر آمد مگر بعضی از سرداران شاه شجاع با او خیانت
کرده باین سبب شاه شجاع شکست یافت و
نزدیک بود که اسیر شود مگر به یک جبهه خود را
خلاص کرده بجانب پشاور گریخت باین صورت
شاه محمود دوباره پادشاه تمام افغانستان

شد.

اعلیٰ حضرت شاہ محمود

دفعہ دوم

شاہ محمود چوں بار دوم بہ پادشاہی افغانستان
رسید فتح محمد خاں مشہور بہ وزیر فتح خاں پسر
سردار پایندہ محمد خاں را کہ خدمتہای بسیار
کرده بود بمرتبہ وزارت ممتاز گزدانید و امور
جزوی و کلی سلطت را با و سپرد تا اینکہ شہزادہ
کامراں پسر شاہ محمود بر رتبہ و اختیار اور شک
برده کینہہ اورا در دل جای داد
در وقتی کہ شاہ زمان پادشاہ شد ہمہ وقت

مشتغول جنگ برادران خود بهایول و محمود
بود، سکه های پنجاب نیز مدام شورش و بغاوت
میکردند شاه زمان بجهت دفع شورش بسکها
یکی از معتبرین شان را که رنجیت سنگه نام
داشت در پنجاب نایب الحکومه مقرر نمود
رنجیت سنگه از ضعیف شدن دولت افغانستان
بواسطه جنگهای داخلی فائده گرفت و از
قیود اطاعت برآمد و با شاه محمود راه مخالفت
پیش گرفته بجانب پشاور حرکت آمد، از طرف
شاه محمود وزیر فتح خاں به مقابله او برآمد،
مگر چونکه فوج رنجیت سنگه از دو نفر صاحب

منصبهاں فرانسه فن جنگا کا خوب آموختہ
بودند ہر فوج وزیر فتح خاں غالب آمدند۔
وہم در زمان سلطنت شاہ محمود دولت ایران
بر دولت افغانستان تاجا ورنمودہ بعض سرحد
ہرات را بدست آورد، شاہ محمود وزیر فتح خاں
را بمدافعہ ایرانہما فرستاد اگرچہ در اول لشکر
افغانان بر ایران غالب آمد، مگر بعد از غلبہ
گلولہ بدہاں وزیر فتح خاں رسیدہ از صدمہ
آن بہوش شد ازیں سبب فوج افغانی
بہ ہرات پس گشتند۔ دریں وقت کامران
پسر شاہ محمود ہم از کابل بہ ہرات رسیدہ

باسردار فوج ایرانی صلح نمود بشرط اینکه وزیر
فتح خاں را کور کند شهنشاده مذکور که با وزیر کینه
دیرینه داشت این یک دست آویز برایش
پیدا شد وزیر مذکور را که خدمت های نمایان
برای ملک و دولت کرده بود کور کرد.

القلاب افغانستان

وزیر فتح خاں (۲۱) برادر داشت که
هر یک در یک سمت حاکم بودند - چون از
کوشش برادر خود خبر شدند در تمام افغانستان
یک فتنه و فساد عظیمی برپا شد چنانچه سردار

محمد عظیم خاں که از همه کلاں و حاکم کشمیر بود،
بنای شورش را گذاشته علاقه جات مشرقی
افغانستان را تصرف نمود، و سردار دوست محمد
خاں برادر دیگر وزیر فتح خاں کابل و جلال آباد
را تصرف کرد اگر چه شاه محمود فوجی بدفع سردار
دوست محمد خاں فرستاد مگر فوج مذکور بعض
اینکه با سردار دوست محمد خاں جنگ کند به راه
او متفق شد بنابران خود شاه محمود و پسرش
کامران متوجه کابل شدند و در بین راه
وزیر فتح خاں را بدست سرداران درانی
بقتل رسانیدند تا که میان سرداران درانی

و برادران وزیر فتح خاں دشمنی پیدا شده
کسی با آنها دوست و متفق نگشته تنها بمانند
ازین طرف سردار دوست محمد خاں هم تهبه
جنگ نموده در اطراف چهل ستون انتظار
مقابل شاه محمود را می کشید مگر در شبی که فرای
آل جنگ شد به شروع بیشتر سردار دوست محمد
خان بیک حیل بدول جنگ شاه محمود را
بگریختن مجبور ساخت و حیل مذکور چنان
بود که یک نقره دوستان شاه محمود را بکشتن
تهدید نموده گفت که از طرف خود خطی به شاه
محمود بنویس که "همه سرداران و افسران لشکرت

در باطن با سردار دوست محمد خاں دوست
شده بریں قرار داده اند که فردا چوں هر دو
لشکر مقابل شوند ترا و پسر ترا دستگیر نموده
بدست سردار دوست محمد خاں میبهند و وقتی
که ایں کاغذ به شاه محمود رسید از دیدن آن
خوف و هراس بر او غالب شده فوج خود را
گذاشته پدر و پسر تنها شب فرار کردند و
خیال داشتند که به قندهار برهند مگر قندهار را
دیگر برادران سردار دوست محمد خاں متصرف
گردیده بودند بنا بران به هرات رفتند
شاه محمود چوں به هرات رفت چند

در علاقه بهرات و فراه حکومت کرد آ خر
میان او و پسرش کامران مخالفت پیدا
شده سخن بجنگ کشید در جنگ شاه محمود
شکست خورده بعد از چندی از غم و غصه مردید

تقسیم شدن افغانستان

میان برادران فتح خصال

بعد از آنکه شاه محمود بهرات گریخت
برادران وزیر فتح خال افغانستان را
در میان خود چند تقسیم نموده هر برادر یک

قسمت حکمران گردید چنانچه حکومت علاقه
کابل به سردار محمد عظیم خاں رسیده و بعد از
وفات سردار محمد عظیم خاں باقی برادران او
در میان خود بجنگ و جدال مشغول شدند
مگر در آخر سردار دوست محمد خاں بر دیگران
غالب آمده حکومت کابل و نواحی آن را
در تصرف آورد.

گرفتن سیکه پشاور را

بعد از آن رنجیت سنگھ که از طرف شاهان
نائب الحکومه پنجاب بود و بعد از کشته شدن

وزیر فتح خاں ولایت کشمیر و پنجاب و نواحی
پشاور را بتدریج متصرف شده بود بر پشاور
حمله آورد و آنرا از دست سلطان محمد خاں
برادر سردار دوست محمد خاں بقبضه خود آورد
بعد از چندی سکها دلاور شده خیال
گرفتن کابل را کردند، مگر از طرف سردار
دوست محمد خاں پسرانش سردار محمد اکبر خاں
و محمد افضل خاں بمقابله سکها روان شدند
و در راه خیبر جنگی سخت واقع شد، آخر سکها
شکست یافتند و سپه سالارشان هری سنگه
کشته شد مگر چونکه سکها در فکر حمله بر کابل بودند

مردم کابل اتفاق نموده سردار دوست محمد
خال را به پادشاهی قبول نمودند سکه و خطبه
بنامش جاری ساختند *

سلطنت اعلیٰ حضرت امیرست محمد خان

چون اعلیٰ حضرت امیر دوست محمد خان
بر تخت پادشاهی افغانستان نشست اول
سر رشته نظام افغانستان را که در چرا که سابق
در ملک ما هیچ فوج و نظام نبود هر جا که جنگ
میشد همیں مردم رعیتی جنگ میکردند *
دیگر از واقعاتی که درین وقت رود او

لشکر کشی
ایران
هرات

لشکر کشیدن پادشاه ایران بود بر هرات
کیفیت ایں واقعه چنان بود که امیر دوست محمد
خال و برادرانش که در قندهار بودند با شتراده
کامران که بر هرات و توابع آن حکمران بود
بنا بر دشمنی کشتن و زیر فتح خان در قصد
خرابی او بودند بنا بران پادشاه ایران را
را ترغیب نمودند که هرات را متصرف گردد
لهذا پادشاه ایران لشکر کشیده قریب یک
سال شهر هرات را محاصره کرده تمام ایں
مدت را بجنگ صرف نمود، چونکه بتصرف
آمدن هرات بدست ایرانیان از سبب

دوستی شان با روس با برای دولت انگلیز
ضرر داشت که مبادا روس با از راه هرات
برهند وستان حمله کنند انگلیز با پادشاه ایران
را به ترک محاصره هرات و پس رفتن با ایران
مجبور ساختند.

دیگر از وقایع بزرگ عصر اعلیحضرت امیر
دوست محمد خان گرفتن انگلیزان است ملک مارا به

آمدن انگلیز به افغانستان
دفعه اول

در وقتی که امیر دوست محمد خان پادشاه

کابل شد شاه ایران را بگرفتن هرات ترغیب
نمود انگلیزها ترسیدند که مبادا ایرانیها بمعاونت
افغانها هرات را متصرف شوند و دولت
روس با ایرانیها دوستی گرفته از راه هرات
برهندوستان آمده آل مملکت پراز دولت
را متصرف شوند بنا بران انگلیز را خیال
گرفتند ملک ما پیدا شده شاه شجاع را که نزد
ایشان پناه برده بود روی کش کار خود کرده
به بهانه اینکه سلطنت را برای شاه شجاع میگیریم
۱۲ هزار لشکر منظم با فصری کنناٹن که آل را
وزیر شاه شجاع می گفتند به گرفتن ملک ما

فرستاد لشکر انگیز از راه قندهار آمده اول قندهار
را تصرف کردند بعد از آن بجانب کابل آمدند
و در غزنی همراه سردار غلام حیدر خاں پسر امیر
دوست محمد خاں که حاکم آنجا بود جنگی سخت
کردند مگر آن سردار را در آخر به سبب
بسیاری فوج دشمن اسیر شد، امیر دوست محمد
خاں در کابل تدارک و تهیة جنگ را میکرد
که مردم گوہستان بنای بلوار گذاشتند ازین
واقعہ اعلیٰ حضرت امیر دوست محمد خاں بسیار
پریشان شدہ بجانب بخارا رفت تا از آنجا کار
خود را درست کردہ بیاید مگر پادشاه بخارا بے مروتی

۷۲

کرده او را بندی کرد و آخرا از آنجا فرار کرده خود
را به تاشقر خاں رسانید و در آنجا یک هزار
سوار جمع نموده بجانب کابل روان شد لکن
از دست یک دسته فوج انگلیز شکست
یافت، باز دفعه دوم لشکری جمع نموده بجانب
کابل روان شد و در حدود جیل السراج با
لشکر انگلیز جنگ کرد، اگرچه درین جنگ زور
شد مگر آخر کار خود را خراب دید چرا به سبب
معاونت شاه شجاع با انگلیزها در خود قوت
مقابله آنها را نمیدید، بنا بران خود را تسلیم
انگلیزها نمود - و انگلیزها او را با همه عیال

و اطفالش به هندوستان فرستادند
دریں وقت بر تخت کابل شاه شجاع
نشسته بود اما در حقیقت حکومت افغانستان
را انگلیز میکرد و شاه شجاع را مثل یک بت
بر تخت نشانده بودند

شورش امانی وطن بر انگلیزان

چون امانی وطن عزیز ما دانستند که
آمدن انگلیزان به ملک مانده برای کمک و
مدد شاه شجاع بود بلکه در ظاهر آن را بهانه خفته
خودشان بر ما حکومت میکنند بنا بر این همگی

غیرت کرده سرداران و معتبرین از هر طرف
مردم را بشورش آوردند و آوازه جهاد و غزا
در تمام گوشه های وطن مابلند شد از هر طرف
دلاوران و جوانان برای خلاص کردن وطن
عزیز از دست دشمن دین و ناموس شان
جمع شدند و بکشتن و غارت کردن انگلیزان
شروع کردند - در این وقت سردار محمد اکبر
خان پسر کلاں اعلی حضرت امیر دوست محمد خان
و سردار سلطان احمد خان پسر سردار محمد عظیم
خان سردار پیرال کا کا از قید امیر بخارا گریخته
بر وقت غازیان از آمدن این دو سردار

نامدار مردم قوی دل شدند و در کشتن انگلیز
داشتند کردند انگلیزان دست و پاچه شده
سر رشته کار خود را گم کردند که چه کنند آخر با
سرداران مردم افغان صلح کردند و گفتند
که افغانستان را خالی میکنیم بشرط اینکه با
افواج ما کسی غرضدار نشود مگر بعد از آن که
فوجهای پراکنده شان جمع شدند خلافت
عهد نموده پای خود را محکم کردند درین وقت
سردار محمد اکبر خان باقی سرداران را جمع نموده
گفت که مرگ برای این زندگی بهتر است که
در زیر دست دشمنان دیں و ناموس باشیم

بیایند تا خود را فدا کرده این لکه بدنامی را از
خود دور کنیم، خلاصه اینکه سرداران افغان را
بسر غیرت آورده در چھاوئی انگلیزان رفته و
به بهانه اینکه با شما قرامه و میکنیم افسران کلان
آنها را از چھاوئی بیرون آورده کشتند و چند
نفر ایشان را مثل گرو نزد خود در شهر آوردند
و باقی ماندگان افسران انگلیز با فوج شان از
کابل برآمده بطرف جلال آباد روان شدند
و بواسطه خشکی راه و حمله های غازیها همه فوج
و نوکران شان که بقرار گفته خودشان قریب
۱۵ هزار نفر بودند تلف شدند مگر یک نفر و اکثر

نیمجاں بجلال آباد رسیده فوج انگلیز را که
در اینجا بود از تباه شدن افسران و عساکر
شان خبر داد درین وقت انگلیز یک دسته
فوج دیگر به معاونت افواج جلال آباد فرستاد
انگلیز ها یک در جلال آباد بودند از آمدن فوج
تازه دم قوی دل شده بر غازیها حمله کردند
ایشان را از هم پراکنده ساختند.

اردوی دوم انگلیز ها بسرافسری جنرال
پالک بجلال آباد رسیده آن اطراف را از
دست غازیها خلاص کردند درینوقت سردار
محمد اکبر خاں که در موضع تیزیس بود که بطرف

جنوب خاک جبار واقع است) برای مقابله
جنرال پالک تهیه می کرد و برای سردار ان
وریش سفیدال و ملاهای کابل و نواحی آن
جواب فرستاد که مردم را بغیر التثویق بدهند
و شاه شجاع را که در کابل از طرف انگلیزها
حکومت می کند مجبور بسازند که با مردم غازی
بمقابله انگلیزها بر آید مردم همچنان که در شاه شجاع
چار و ناچار از کابل بطرف جلال آباد برآمد مگر
چند نفر که سبب این همه فتنه و فساد شاه
شجاع را میدانستند در بین راه سیاه سنگ
اورا کشتند و در چهار باغ در پهلوی پدرش

تیمور شاه دفن شد *

بعد از گذشته شدن شاه شجاع پسرش
شهرزاده فتح جنگ خو را در کابل پادشاه
ساخت و سردار محمد اکبر خاں پسر امیر دوست محمد
خاں را وزیر خود مقرر نمود انبیاں جهت سردار
مذکور بوزیر اکبر خاں مشهور است مگر چونکه
شاه فتح جنگ بگفته وزیر محمد اکبر خاں عمل
نمیکرد و از دوستی انگلیزان دست بردار
نمیشد در نظر مردم بد آمده بر او شوریدند
و او را در بالا حصار محصور کردند مگر فتح جنگ
از بالا حصار گریخته نزد فوج انگلیزان بجمال

آباد رفت بمجنال پالک اورا تسلی داده اردوی
خود را بجانب کابل حرکت داد و نیز فوج باقی
مانده اردوی انگلیز که در قندهار بود بطرف
کابل روان شد و هر دو فوج بکابل یکجا شدند
و مردم غازی را که در کوهستان جمع شده
بودند پراکنده ساختند +

اردوی دوم انگلیز اگر چه کابل و نواحی
آنرا بتصرف خود آوردند لکن مردم دلاور
و غیرتمند وطن ما بهمت و شجاعت را از دست
نداده در خلاص کردن وطن خود از دست دشمن
دین و ناموس خودشان آلام نه نشستند و در هر جا

که با انگلیزها دوچار شدند حمله های سخت
کرده کار را برایشان تنگ کردند آخر انگلیزها
عاقبت کار خود را خراب دیده آرزوی صلح کردند
و امیر حضرت امیر دوست محمد خان را از
بندوستان با اهل و عیال بکابل فرستاده
و انگلیزها پس به هندوستان رفتند.
وقتی که انگلیزها پس می رفتند شهرزاده
شاه پور پسر دیگر شاه شجاع را انگلیزها پادشاه
کرده رفته بودند مگر چون امیر دوست محمد
خال بطرف کابل می آمد پسرش سردار
عالی قدر محمد اکبر خال که بقرار فرموده پدرش در

وقت مُصالحه با انگیزان برای تسلی انگیزان
به تاشقرغال رفته بود نیز بجانب کابل روان
شد دریں وقت شہزادہ شاہ پور گزران خود
را در کابل دشوار دانستہ دنبال فوج انگیز
او ہم بہ ہندوستان رفت و اعلیٰ حضرت امیر
دوست محمد خان بکابل آمدہ پادشاہ شد *

آخر کار شہزادہ کامران

کامران چون بر پدر خود در جنگ ہرات
غالب شد و حکومت آنجا کابل بدست او
افتاد بہ عیش و عشرت مشغول شدہ کار و بار

حکومت را بدست وزیر خود یار محمد خاں
الکوزائی سپرد و وزیر مذکور تا اینجده اختیار و
اقتدار پیدا کرد که کامران از وترسید آخرومین
شان جنگ واقع شده کامران کشته شد و
حکومت سدوزائی با در افغانستان بر او ختم
شد و وزیر یار محمد خاں حاکم خود مختار بهرات
و توابع آن شد

امارت امیر دوست محمد خاں

دفعه دوم

اعلیٰ حضرت امیر دوست محمد خاں که پادشاه

اول خاندان محمدزانی است چوں از هندستان
آمده بر تخت پادشاهی افغانستان نشست در
همان اوقات انگلیس با بر مملکت پنجاب لشکر
کشیدند و با سیکها جنگ کردند امیر دوست محمد
خال برای مدد سیکها سردار محمد اکرم خال پسر خود
را با پنج هزار عسکر فرستاد، لک سیکها طاقت جنگ
انگلیزها را نیاورده متفرق شدند و انگلیز تمام
پنجاب را تاحدود پشاور تسخیر کرد و سرحد مشرقی
افغانستان در زمان اعلا حضرت امیر دوست
محمد خال تا پشاور رسید و نیز اعلا حضرت امیر
دوست محمد خال در زمان سلطنت خود برای مطیع

ساختن مردم با جور لشکر کشید مگر در انجا بواسطه
کوہستانی بودن موقع کاری کرده نتوانست
دوم مردم هزاره بامیال را تابع ساخت -
مردم تکاب را که سرانہ فرمان او کشیده بودند
فرمان بردار ساخت دیگر مردم بامانخیل را
که خیال بغاوت داشتند آرام نمود با چنسال
عزیزخان جہادخیل را کہ در لمقان باغی شدہ
بود تابع نمود بعد از ان حکومت علاقہ با
افغانستان و او بین پسران تقسیم نمود و پس از
چند سال پادشاہی برادرزادہ اش سردار
سلطان احمد خان حکمران ہرات سرانہ

اطاعت فرمان برداری او کشید بنا بران
برای تبلیغ ساختن اواز کابل به هرات رفت
و قلعه هرات که شهر محکمی است مدت بسیار
محاصره نمود و در ایام محاصره بمرض موت
گرفتار گشته، دو روز بعد از فتح هرات وفات
شده و در بهمانجا دفن شد.

چون یار محمد خاں وزیر شهنزاده کامران
بعد از گشته شدن او حکمران مستقل هرات
شد مگر بعد از چند سال وفات یافت و بجایش
سعید محمد خاں پسرش حکمران هرات شده
اطاعت پادشاه ایران را قبول نمود پس از

چندی مردم بر او شوریده سعید محمد خاں کشته
شد درینوقت پادشاه ایران هرات را متصرف
گردید - چونکه این سخن مخالف مقصد انگلیزان
بود باز پادشاه ایران را انگلیزان مجبور کردند
که هرات را به افغانها واگذار شود پادشاه ایران
ناچار شده هرات را به سردار سلطان احمد خاں
مذکور که درینوقت پیش پادشاه ایران می بود
تسلیم نمود +

امارت امیر شیرعلی خان
بار اول

بعد از آنکه امیر دوست محمد خاں وفات

شد پسر نشان سردار شیرعلیخان پادشاه شد
چون سردار شیرعلیخان امیر شد دیگر برادرانش
اگر چه از بزرگتر بودند امیری او را قبول کردند
نگر سردار محمد اعظم خاں با او بنای جنگ را
گذاشت و آخر کمزور شده به پنجاب گریخت
سردار محمد افضل خاں برادر سکه محمد اعظم خاں
که حاکم ترکستان بود چون ازین واقع خبر شد
بجنگ امیر شیرعلیخان بطرف کابل روان شد
امیر شیرعلیخان نیز برای دفع او برآمده بعد از
یک جنگ محمد افضل خاں شکست یافت
امیر شیرعلی خاں همراه او قسم کرد که با و ضرر

نمیرساند به این سبب سردار محمد افضل خاں نزد
امیر شیرعلیخان آمد لیکن بعد از چندی او را بچوس
کرد پسرش سردار عبدالرحمن خان که در ترکستان
بود بجانب بخارا اگر بخت و پادشاه بخارا همراه
او بد سلوکی کرده از آنجا بمرقند رفت - بعد
از چندی برادر دیگر امیر شیرعلیخان سردار
محمد امین خاں حاکم قندھار بمخالفت او برآمده
متوجه کابل شد امیر شیرعلیخان نیز با لشکر
خود بمقابلہ او برآمد بعد از کشت و خون بسیار
سردار محمد امین خاں و سردار محمد علیخان پسر
امیر شیرعلیخان که او را بسیار دوست میداشت

و خطاب و بیعتی به او داده بود گذشته شد
از گذشته شدن برادر و پسر خود امیر شیر علیخان
بسیار غمگین شد تا اینکه کارهای سلطنت
را ترک داد ازین سبب در هر طرف فتنه
و فساد برپا شد و در همین اوقات سردار
عبد الرحمن خان از طرف بخارا آمده ترکستان
و کابل را تصرف نمود امیر شیر علیخان که در قندهار
بود متوجه کابل شد و با سردار عبد الرحمن خان
در حدود غزنی جنگ کرد مگر شکست یافته
پس به قندهار رفت سردار عبد الرحمن خان
پدر خود محمد افضل خان را تحت کابل نشانده

امارت امیر محمد افضل خاں

چون امیر محمد افضل خاں بر تخت کابل
نشست پسر خود سردار عبد الرحمن خاں را
بدفع امیر شیرعلی خاں که در قندهار بود مقرر کرد -
سردار عبد الرحمن خاں بطرف قندهار رفته و
با امیر شیرعلی خاں جنگ نمود امیر شیرعلی خاں
شکست یافت و بطرف هرات که پسرش
محمد یعقوب خاں حاکم آنجا بود رفت و از آنجا
از راه ترکستان باز بطرف کابل لشکر کشید
مگر از دست سردار عبد الرحمن خاں باز شکست

۹۲

خورد، در همین اوقات امیر محمد افضل خاں
وفات یافت +

امارت امیر محمد اعظم خاں

بعد از وفات امیر محمد افضل خاں برادرش

محمد اعظم خاں پادشاه شد

چون محمد اعظم خاں بر تخت امیری نشست

برادرزاده خود سردار عبد الرحمن خاں را بطرف

ترکستان فرستاد که آن اطراف را انتظام دهد

مگردریں اوقات سردار محمد یعقوب خاں پسر

امیر شبیر علی خاں از بهرات آمده قندهار را از

دست پسران سردار محمد اعظم خان تصرف کرد
و خود امیر شیرعلی خان نیز آمده با اتفاق همه دیگر بقصد
تسخیر کابل روان شدند امیر محمد اعظم خان نیز
بمقابلہ ایشان برآمد مگر شکست یافت بطرف
ترکستان نزد سردار عبدالرحمن خان گریخت
وامیر شیرعلی خان در کابل آمده دوباره بر تخت
کابل نشست.

امارت امیر شیرعلی خان

بار دوم

چوں سردار محمد اعظم خان به ترکستان
نزد سردار عبدالرحمن خان رفت او را بجنگ

امیر شیرعلیخان مجبور ساخته از سمت غزنی
بطرف کابل روان شدند ازین طرف امیر
شیرعلیخان نیز بجنگ ایشان برآمده بعد از
یک جنگ جزوی که مشهور بجنگ شش
گداست سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن
خان شکست کبی یافتند سردار محمد اعظم خان
بطرف مشهد و سردار عبدالرحمن خان بطرف
بخارا و از آنجا بطرف سمرقند رفتند
چون امیر شیرعلیخان از جنگ امیر
محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان فارغ
شد در اصلاحات داخلی ملک کوشید خصوصاً

نظام افغانستان را با اصول جدید مرتب
نمود تقریباً (۶۰۰۰۰) فوج مکمل از قسم توپ
خانه و پیاده به اسلحه جدید همان وقت در شهر
کابل آماده ساخت و اساس شهر جدیدی
گذاشت که حال به شیرپور یعنی (شیرآباد)
مشهور است اما عمرش برای اتمام آن و قان
نکرد و برای تهیه منصبداران تعلیم یافته نظامی
یک مکتب حربی قائم نمود و یک کارخانه
تفنگ سازی و توپ سازی به آلات و
ادوات دستی بنا کرد و برای نشر معارف
و توسیع دائره آن مطبع سنگی از هندستان

حاضر ساخت که از مطبوعات آن بعض کتابها
و رسایل بنظر می خورد و همچنان اخیری بنام
شمس النهار جاری ساخت که در خود کابل
چھاب شده نشر میشود خلاصه امیر مذکور
اساس بی کارهای سودمند و لوازم مدنیت
حاضر را برای فائده ملک و ملت گذاشت
که اگر سلسله مذکور تا حال جاری می ماند افغانستان
امروز در مدنیت و سائر امور مثل دول معظمه
اروپائی بود *

بعد از چند وقت انگلیزهایی که در
هندوستان حکومت میکنند به امیر شیرعلیخان

گفتند چونکه ما و شما دوست می باشیم باید که
سفیر مادر کابل باشد ازین سخن انگلیزها امیر
شیرعلیخان ترسید که مبادا به این بهانه باز ملک
ما را بگیرند جواب انگلیزها را معطل گذاشته
با دولت روس خیال دوستی پیدا کرد که شاید
به این واسطه از فساد انگلیزها خلاص شود دولت
روس نیز با و وعده دوستی و معاونت داده
انگلیزها که از دوستی دولت افغانستان با
دولت روس خیر شدند بسیار ترسیدند که مبادا
روس از راه افغانستان آمده هندوستان را
بگیرد بنا براین فی الحال یک لشکر مکمل خود را

۱۰۰
بر ملک مافرستان و نذا لشکرهای ما از سبب
کم علمی و ناقابل افسر هاشکست موردند امیر
شیرعلیخان سراسیمه شده به ترکستان رفت
تا که از دولت روس که بدوستی او بازی خورده
بود کمک بخواهد چوں بزار شریف رسید مریض
شده وفات شد +

امارت محمد یعقوب خان

بعد از وفات امیر شیرعلیخان پسرش
سردار محمد یعقوب خان بجایش امیر شد و
چونکه از دوستی دولت روس هیچ اثری ندید

بنا بران بادولت انگلیز خیال دوستی را نموده
باشکر انگلیز صلح کرد و درین صلح دره خیبر
و بعض حصه ها در سمت جنوبی از ملک ما جدا
شده داخل ملک انگلیز باشد و یک نفر انگلیز
را کیوناری، نام از طرف انگلیزان بطور سفارت
بکابل آمد پس از چندی سپاهیان کابل بوقت
گرفتن تنخواه نزاع کرده بنای بلو را گذاشتند
و گفتند خیر اگر امیر محمد یعقوب خاں با تنخواه
نمید برد رفته از سفیر انگلیز تنخواه خود را میگیریم
و بطرف جای اوروال شدمد، اما سفیر انگلیز
آدن سپاهیان را بطرف خود دیده ترسید

و برایشان فیرتفنگ ها کرده سپاهیاں که بامید
گرفتند روپیه آمده بودند گلوله خوردند از دیدن
این واقعه سپاهیاں بفرشته خانه سفیر انگلیز
را که در بالا حصار بود محاصره کردند و آنرا
خوف جان خانه را آتش داده خودش با همراهانش
سوختند +

اختلال فرج انگلیس در افغانستان

دفعه سوم

چون این خبر به انگلیز ها رسید یک لشکر
بسرافسری (را برتش نام) یک جرنیل از

از طرف سمت جنوب بطرف کابل روان
کردند چوں امیر محمد یعقوب خاں از آمدن
لشکر انگلیزی خبر شد به ایشان جواب فرستاد
که واقعه کشته شدن کیوتاری در بالا حصار
از طرف ما نبود بلکه از سبب فساد و بلوای لشکر
بود باید که در میان ما و شما همان بند و بست
سابق برقرار باشد و بعد از آن که محرک این
فتنه را پیدا کردیم باتفاق هم اورا سزا خواهیم
داد از رسیدن این پیغام سردار لشکر انگلیز که
تا خوشی لهو کرده رسیده بود از پیش آمدن معطل
شد لکن سردار ولی محمد خاں نام بخیاں اینکه

دریں کار غلطی انداخته خود را از طرف انگلیزها
حاکم کابل بسازد به انگلیزها گفت که اینچنین
نیست بلکه کشته شدن جرنیل شما بتوسط خود
امیر محمد یعقوب خاں شده است و انگریزها
را در حق امیر محمد یعقوب خاں بدگماں ساخت
امیر چوں ازیں کیفیت و وقف شد سرا سیمه
شده خودش نزد انگلیسها رفت انگلیسها
فی الفور او را نظر بند نمودند و بکابل آمدند و مردم
بالا حصار را که در آن کیوناری کشته شده
بود برای کشیدن مال و متاع شان دوروز
جهلت دادند هنوز کشیدن مال و اسباب

مردم تمام نشده بود که بنای خراب کردند آنرا
نمودند و همه آبادی آنها را هموار ساختند و
افغانستان را از قدرت و تازان سرحد مشرقی
متصرف شدند.

چون محمد یعقوب خال را انگلیزها بندی
کردند مردم غیور وطن ما بر دشمن دیس و دولت
خود از هر طرف هجوم آوردند و جنرال محمد خان
که بغازی مشهور است از اطراف غزنی و
وردک و میدان مردم بسیار جمع نموده بر انگلیزها
حمله های شدید نمودند - از دیگر اطراف و نواحی
خود شهر کابل مسلمانان با غیرت بر انگلیزها هجوم

آوردند تا اینکه فوج انگلیز به کلی سراییمه پریشان
شده در چھاونی شیرپور محصور گشتند و نزدیک
بود که از دست مسلمانان تباہ شوند مگر درین
بین انگلیزها بعضی کلانان مجاہدین را بہ دادن
روپیہ فریب داده بجانب خود ایشانرا مائل
ساختند و بروزی کہ چھاونی شیرپور مجاہدین
حملہ میکردند آن مسلمان ہای نامسلمانان خود را
شکست دادند و بواسطہ شکست آنها باقی
مسلمانان نیز پراگندہ و متفرق شدند و
ہر کس بخانہ خود رفت و اسم آن اشخاص کہ
از دشمنان دین و دولت خود پیشہ گرفتہ

ناموس و وطن خود را فروختند تا قیامت
به بدی و لعنت باقی ماند.

امارت امیر عبد الرحمن خان

چون غلبه انگلیزها بر وطن ما بگوش سردار
عبد الرحمن خان در سمرقند رسید فی الحال
از دولت روس اجازه حاصل نموده و دخل
افغانستان شد و از هر طرف دوستان و همو
خواهان او پیدا شده کار او قوت گرفت مبین
وقت انگلیزها چون دانستند که زیاده در
افغانستان مانده نمیتوانند بتا بران سردار

سردار عبدالرحمن خال را که از طرف تمام
مردم سمت شمالی به پادشاهی قبول شده بود
به پادشاهی افغانستان شناختند به این
صورت سردار عبدالرحمن خان آمده بر تخت
کابل نشست *

چون اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان
بر تخت کابل نشست تمامی افواج انگلیز که
در کابل بودند به یک فوج دیگر خودشان
که در قندهار بودند و از طرف سردار محمد ایوب
خال پسر اعلیحضرت امیر شیرعلی خان سخت
دوچار مرگ بودند و اهل شدند *

جنگ سردار محمد ایوب خان

با افواج انگلیز در قندهار

در همان وقت که دولت انگلیز با امیر
شیرعلیخان اعلان جنگ داده بعضی افواج
ایشان از راه قندهار آمده آنجا را تصرف شده
بودند لکن از دست ساکنین آنجا و چار
زحمتهما و فداکتهای بسیار شده آخر سردار
شیرعلیخان نام یک شخص که از طرف محمد یعقوب
خان حاکم قندهار بود طرفدار انگلیز شده

و با ایشان چنان قرار داد کرد که او را از طرف
خود بر قندهار حاکم کنند و انگلیزها را از طرف
مردم محافظت خواهد کرد و همین قرار انگلیزها
در قندهار به آرامی میگذرانیدند. در آن
وقت که سردار محمد یعقوب خاں را انگلیزها
محبوس کردند سردار محمد ایوب خاں برادر
او از جانب فراه بجنگ انگلیزهای قندهار
روان شده افواج انگلیز نیز با همراهی سردار
شیرعلی خاں بمقابله سردار محمد ایوب خاں
برآمدند و در یک دشتی که میمند نام دارد و
به میوند مشهور است هر دو لشکر مقابل شدند

و در میان شان یک جنگ بسیار سخت
واقع شد اگرچه فوج انگلیز در مقابل لشکر
سردار محمد ایوب خان بار بار زیاده بود
مگر مسلمانان برای دیں و وطن خود غیرت
کرده چنان یک هجوم سخت بر لشکر دشمن بردند
که تمام آنها را تار و مار کردند و اکثر ایشان
با افسران کلان شان کشته شدند و ایس
جنگ از جنگهای مشهور وطن ماست و
بجنگ میوند مشهور است.

چون لشکر انگلیز از کابل به قندھار
رسیدند با سردار محمد ایوب خان جنگ نمودند

بعد از کشته شدن نفری بسیار از طرفین فوج
محمد ایوب خاں شکست یافته بجانب هرات
رفت لشکر انگلیز قندهار را بمامورین جناب
امیر عبدالرحمن خاں سپرده خود به هندوستان
رفتند و امارت تمام افغانستان به امیر
عبدالرحمن خاں رسید.

اعلیٰ حضرت امیر عبدالرحمن خاں سلطنت

چون اعلیٰ حضرت امیر عبدالرحمن خاں
بر تخت افغانستان نشست حالت ملک
ما از طرف خراب بود نظام و فوج که برای

محافظت مملکت از ضروریات ست داشت
اسلحه رنجیه خانه نبود خزانه خالی مملکت ویران
به امنی و اعتشاشات داخلی در هر طرف پیدا
علاوه بر اینها سردار محمد ایوب خاں که در هرات
نشسته بود مانع پیش رفت کار اعلی حضرت
امیر عبدالرحمن خان میشد و نیز بسا اشخاص
بودند در داخل مملکت که میل خاطر شان
بطرف سردار محمد ایوب خان بوده باعث
اختلال و اعتشاش می شدند و اعلی حضرت
امیر عبدالرحمن خان مجبور بود که همه این مشکلات
را رفع نموده اساس سلطنت را سرازیر نو

با اصول درست به بند و همین بود که از ابتدای
جلوس خود به اصلاحات و انتظامات امور مملکت
شروع نموده در مدت (۲۳) سال همه آن
را رفع نمود و با تمامی آن کارها و کوششهای
اعلیحضرت مذکور را که در تنظیم مملکت افغانستان
نموده به سه عنوان بیان میکنیم :-

(۱) اصلاحات داخلی +

(۲) جنگهای داخلی +

(۳) جنگهای خارجی +

اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان کار

های که برای اصلاح مملکت کردند اقرار

ذیل اندر تاسیس اداره راهداری، اداره
تجارتی و اداره مالیات و اداره های حکومتی
و اداره کمرک و اداره کوتوالی و محکمہ مائے
شرعی و اداره راهداری وضع دفترها برای
محاسبات و دخل و خرج مملکت و بسی
اصلاحات و تغیرات مفیده کرده همه دوائر
دولت را بصورت جدید تشکیل و تنظیم نمودند
و برای هر دایره بعض قوانین و نظامات
وضع کردند - و نیز برای قائم ساختن امن
و امان میدان مملکت پنجاه هزار لشکر مرتب
نمودند و برای ساختن سامان و اسباب

حرب ایک ماشینخانه توپ و تفنگ سازی
برپا کردند سرکما و بعض رباطها برای رفاهیت
مسافرین ساختند و اکثر عمارات و باغهای
سلطنتی مثل ارگ و غیره که امروز موجود است
از بنای او شان است +

جنگهای داخلی همان جنگهایی است
که با مردم باغی داخل مملکت کرده اند و
کلاثرین آن جنگها ازین قرار اند +

جنگ سردار محمد ایوب خان

بعد از آنکه سردار محمد ایوب خان از لشکر

انگلیس در قندهار شکست خورده بجانب
هرات رفت در اینجا به تهیه و تدارک جنگ
مشغول میبود تا اینکه جمعیتی بهم رسانیده از
هرات بجانب قندهار متوجه شد و از قندهار
سردار شمس الدین خان و محمد هاشم خان که
از جانب امیر عبدالرحمن خان مقرر آنجا
بودند بمقابلۀ فوج سردار محمد ایوب خاں
برآمده شکست خوردند و سردار محمد ایوب
خاں قندهار را باین صورت متصرف شد بنا
بریں اعلیحضرت مجبور شده خودش بمقابلۀ
سردار مذکور رواں شد و در نواحی شهر قندهار

با سردار محمد ایوب خاں جنگی سخت کرد آخر
سردار مذکور شکست یافت و بطرف ایران
گریخت و اعلیٰ حضرت بعد از انتظام امور قندهار
پس بکابل آمد.

دیگر از جنگهای داخلی جنگ مردم غلجائی
است و این جنگ جنگ بسیار کلان و
درازی بود که تمام طوایف غلجائی مثل
اندرو هوتک و غیره شورش عمومی نموده بودند
و سبب این شورش یکی خواستن مالیات بود
چونکه سالهای دراز مردم به نه دادن مالیات
عادی شده بودند این باعث ادای آن برای

آنها یک ظلم و جور معلوم میشد و دیگر قطع شدن
وظیفه های بعضی ملائما بود که خود را پیر و پیشوای
مردم ساخته و کاهلی و تنبلی را پیشه و عادت
گرفته و وظیفه های گزاف از بیت المال می
گرفتند این دو کار سبب کلی شورش مردم
جاهل شده برای خود بعضی مردم کلال مفسد
و شریر را سر کرده مقرر نمودند و حرکات
باغیان را پیش گرفتند بعضی جاها را لوت و
غارت کردند بنا بر این اعلیٰ حضرت چند دست
فوج برای گوشمالی آنها فرستاد مگر چونکه تعداد
این باغیها نهایت بسیار بود و نیز مردم میمنه

و بعض مردم غلجائی بهرات با ایشان مددگاری
بودند ازین سبب درابتدا باغیها هر طرف
غالب میشدند مگر در آخر بشجاعت و دلاوری
جنرال غلام حیدر خاں طوخی و تدبیرهای
صائب خود اعلی حضرت تمامی این طوائف
متفرق و پراکنده شده گردن اطاعت
نهادند و آتش فتنه و فساد ایشان که باعث
خرابی ملک و ملت بود گل شد و جنرال غلام حیدر
خاں بواسطه خدمت های شایان که درین جنگها
کرده بود بمرتبه نایب سالاری و نشان الماس
نائل گردید.

جنگ سردار محمد اسحاق خان

دیگر از جنگهای بسیار مشهور و اخلاقی
افغانستان جنگ سردار محمد اسحاق خان
پسر عموی اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان
است که او را اعلیحضرت بسیار دوست داشت
و مثل برادر خود می دانست و او را از طرف
خود حاکم ترکستان مقرر کرده بود و چونکه دولت
افغانستان از طرف دولت روس بخوف
بود برای اینکه میباید دولت روس داخل
خاک افغانستان شود برای جلوگیری آن

فوجها و سامان و صاحب منصبان درست
هر قدر که تا آن وقت اعلیٰ حضرت متیا کرده
بود به ترکستان نزد سردار محمد اسحق خاں فرستاده
بود و علاوه بر مالیات و عائدات ترکستان روپیہ
نقد نیز سال بسال باو میفرستاد تا آن را در
مصارف فوج و استحکامات بخرج رساند مگر
مشتارالیه همه اینها را غنیمت دانسته در
دل خیال سلطنت افغانستان راجی پروانید
و همه این اسباب را سبب حصول مقصد خود
میدانست علاوه بعض تدارکات و آماده
گیهای پوشیده نیز میکرد و در وقتیکه

اعلیٰ حضرت از سبب شدت مرض نفرس در
بستر بیماری افتاده هیچکس ایشان را دیده
نمی‌توانست در میان مردم اطراف خبر فوت
ایشان مشهور شد همین که خبر مذکور را سردار
محمد اسحاق خاں شنید شروع بکار نموده خود را
امیر ساخت و خیال آمدن کابل را کرد
چون این خبر بسمع اعلیٰ حضرت رسید بمقابله او
نائب سالار غلام حیدر طوخی را با چند افسران
دیگر فرستاد - در دره غزنیگ هر دو لشکر
مقابل گشتند و یک جنگی بسیار سخت واقع
شد چونکه افسران فوج سردار محمد اسحاق خاں

۱۲۴

اشخاص بسیار لایق و کار دیده بودند ازین
سبب لشکر او فوج غلام حیدر خاں را از
هم پاشیدند و نیز یک دسته فوج بنیال
سلام کردن بطرف سردار محمد اسحاق خاں
که بر یک پشته بود دویدند سردار بخت برگشته
خیال کرد که فوج او شکست یافته و لشکر
کابل برای اسیر کردن او می آیند فی الحال رو
بگریز نهاد و لشکر او تا بتاریکی شب مردانه
میجنگیدند مگر بعد از آنکه دانستند که امیر شهاب
گریخته است شکست یافتند و غلام حیدر
خاں فاتحانه داخل مزار شریف شد و خبر

فتح رابه اعلیحضرت فرستاد از طرف اعلیحضرت
در مقابلۀ این خدمت بمرتبه سپاه سالاری
و یک نشان الماس دیگر مفتخر شد.
دیگر از جنگهای داخلی مملکت افغانستان
جنگ هزاره جات است، هزاره جات
یک مملکت کوهستانی است که از پشت
کوه پتقان شروع شده تا حدود هرات
میرسد و بواسطه اینکه ملک هزاره با تمام
کوهستان بسیار سخت و دشوار گذار است
مردم هزاره بر خود مغرور بودند و حکومت
اعلیحضرت را چندال اعتبار نمیدادند

جنگ
هزاره
جات

و اکثر یہ فتنہ و فساد میگردند بہر جا کہ دست
شان میرسد از قتل و غارت و ربغ نمیکردند
تا اینکه اعلیٰ حضرت جنرال میر عطا خاں را
باہشت ہزار فوج از سمت غزنی و نیز
محمد حسین خاں ہزارہ را کہ محل اعتماد اعلیٰ حضرت
بود بسر کوبی طوائف ہزارہ فرستاد بعد از
چند مقابلہ باغیہا پراگندہ شدند و فتنہ ہزارہا
چندی آرام شد و محمد حسین خاں ہزارہ را
اعلیٰ حضرت بمقابلہ خدمتی کہ کردہ بود نشان
الماس و کلاہ شہزادگی خود را بخشید علاوہ بریں
اور احاکم علاقہ ہزارہ ساخت مگر این نمک

محرام بعد از چندی تمام هزاره جات را دوباره
بشور آورد بنا بر آن اعلی حضرت برای فیصله
قطعی هزاره سپاه سالار غلام حیدر خان دُر
کزائی را که در ترکستان بود با جنرال امیر محمد خان
و دیگر افسران ملکی و نظامی و فوج ایلجاری
بر هزاره جات فرستاد بعد از چند جنگ تمام
شورشیاں را مغلوب ساخته و محمد حسین خان
هزاره و چند نفر دیگر را که باعث اینهمه فتنه
و فساد شده بودند دستگیر نموده بکابل آوردند
و از آن پس تا امروز مردم هزاره جات آرام
و مطیع شدند و جنرال امیر محمد خان که درین جنگ

شجاعت و دلیری بسیار از او ظاهر شده بود و برتر
اول جنزالی سرافراز شد و جنگ هزاره جات
جنگهای داخلی افغانستان خاتمه داد که بعد از آن
هیچ جنگی آهیم در مملکت یا واقع نشد.

جنگهای خارجی اعلیحضرت

امیر عبدالرحمن خان

جنگهای که اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان
با مردم خارج افغانستان کرده اند ازین
قرار است پنجاه یکس علاقه است به طرف

شمال بهرات و سابق این علاقه تعلق
بوطن ما داشت مگر دولت روس که دشمن
انگیز بود همیشه میخواست که خود را بطرف
هت وستان نزدیک کند؛ بعد از آنکه ولایت
خیوه را متصرف گردید آهسته آهسته بطرف
پنجده پیش آمده میرفت اگرچه اعلیحضرت
از طرف روسها در باب پنجده در خوف
بود که مبادا روس آل را بگیرد و در تهیه
وسا مان لشکر بود که به آن طرف بفرستد مگر
وعده های دروغ انگلیس اور قریب داد
که همیشه میگفتند روسها قدرت ندارند که

بخاک شما دست درازی کنند و اگر چنین
کنند دولت انگیز در یوروپ با او اعلان
حرب میدهند و نیز در همین اوقات نفری
دولت انگیز که برای محین کردن سرحدات
بین ما و روس به هرات رفته بودند به اعلیحضرت
اطمینان کامل داده بودند که روس هیچ وقت
بخاک ملک شما پیش نخواهد آمد از همین
باعث اعلیحضرت فوجی کافی برای محافظت
آنجا فرستاد مگر روسها فوج خود را
فرستادند تا پنجاه را متصرف شوند
درین وقت که روسها بطرف پنجاه

در حرکت آمدند و انگلیزمانه آنها را
مانع شدند و نه با ما معاونت کردند سر
افسر فوج افغانی جنرال غوث الدین خان
با یک فوج بسیار کمی که در سرحد بود بدافع
روسها برآمد مگر از سبب کمی فوج و تفنگ
های دهان پر که آنهم بواسطه چند روز باران
متواتر و نمناکی سنگر خراب شده بود اکثر
نفری لشکرش شهید شده چند نفر از
ایشان فرار کردند و روسها باین صورت
پنجده را تصرف شدند مگر الحمد للہ که
دریں وقت از مساعی و تدابیر اعلیحضرت

۱۳۲۰

غازی بازینجه بموجب معاہدہ دولتین
علیہ افغانیہ و دولت جمهوریہ روسیہ
اشترکیہ باہمہ آلات و ادوات دولت
زارییہ روسیہ بتصرف افغانستان آمدہ
فی است دیگر از جنگہای خارجی عصر اعلیٰ حضرت
امیر عبد الرحمن خان تسخیر نورستان است
کہ در ان اوقات با سم کا فرستان
مشہور بود کا فرستان کہ اکنون نورستان
مشہور است یک درہ ایست کہ در سرحد
شمال مشرق افغانستان واقع است
چنانچہ یک سر آن در علاقہ کنر و سر دیگر

آن تا حدود بدخشان رسیده و در میان
این دره ها مردمی که ساکن هستند همه بت
پرست و وحشی بودند اعلی حضرت خواست
تا این طائفه را مطیع و تابع خود بسازد
بسیاری از کلانان ایشان را خواسته با
آنها مربانی بسیار نموده همه آنها را
بخشش های زیاد بخشید تا باشد که
دلهای ایشان بمتابعت او مائل شود
مگر آنها چون پس بوطن خود رفتند به روپیه
که از اعلی حضرت انعام و بخشش گرفته بودند
تفنگ ها خریده بنای مخالفت و سرکشی را

۱۳۴

گذاشتند و از طرف دیگر دولت روس
علاقه پامیر را که متصل علاقه نورستان است
مسخ نموده همچنان در پیش آمدن بود و
ازین طرف دولت انگلیز برای جلوگیری
روس اراده داشت که کافرستان را بدست
بیار و ازین باعث اعلیحضرت مجبور شد
که این علاقه را بزودی بدست بیارد و بنابراین
از طرف اسما را سپه سالار غلام حیدر خان
چرخ را با یک دسته فوج و نیز از سمت
لمقان و بدخشان فوجها بر سر کافرستان
فرستاده شد و در موسم زمستان یک

۱۳۵

دفعه هجوم آورده در مدت کمی تمامی آنجا
مفتوح شد و اهالی آنجا همه دین مقدس
اسلام را قبول کردند.

اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان
۲۲ سال سلطنت کرد که ۱۶ سال آن
را در جنگ های داخلی و خارجی و اصلاح
نواقصات مملکت گذراند و در ۴ سال
آخر که فی الجمله از کشمکش دشمنان داخل و
خارج خلاص شده در صد ترقی و ترفیه
حال رعیت برآمدند، مگر همی که از نه
حمات و تکالیف خود و بیگانه کمی آرام

۱۳۶

یافت به شدت مرض نقرس که از سالهای
در از به آن مبتلا بود گرفتار شد و آخر بهمین
مرض در قصر باغ بالا ازین جهان رحلت
نمود.

سلطنت اعلیحضرت امیر

حبیب اللہ خان

چون اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان
وفات یافت تمامی اعیان و معتبرین ملک
پسر بزرگ ایشان سردار حبیب اللہ خان
را به پادشاهی قبول نمودند و بعد از مراسم

تعزیت اعلیحضرت امیر حبیب اللہ خان
بر تخت سلطنت افغانستان نشست
چون اعلیحضرت امیر حبیب اللہ خان
بر تخت سلطنت نشست مملکت افغانستان
مرتب و منتظم شدہ بود مردم ہمہ مطیع و آرام
عمارات و بناہای سلطنتی بقدر کفایت
موجود بود اشخاص محل و مفسد ہمہ معدوم
بودند، بنا بریں کاری کہ برای اعلیحضرت
باقی بود ہمانا ترقی و توسیع مدنیت بود از
ہمیں سبب اول کاری کہ کرد یک مجلس
شوری کہ از اعیان و اشراف مملکت

۱۳۸

مرکب بود بنام نمود و طیفه این مجلس ترتیب
و انتظام و اصلاحات امور دولت بود
بعد از آن یک مدرسه ملکی بنام مدرسه
جیبیه و یک مکتب نظامی بنام مکتب
حربیہ سراجیه برای تحصیل علوم و فنون
حرب بطرز جدید بنا و افتتاح نمود دیگر
از کارهای بزرگ اعلی حضرت سر رشته
نظام بود که از تمامی نفوس مملکت از هر
بهشت نفر یک نفر برای سه سال
در خدمت نظام گرفته می شد و بسال
پنجم سلطنت شان برای تجدید عهد دوستی

دولتین افغانستان و انگلیس اعلیحضرت
را انگلیزها به هندوستان دعوت نمودند
در تمام مدتی که اعلیحضرت در هندوستان
بود حکومت انگلیز - احترام و عزت فوق
العاده درباره شان نمودند.

بعد از مراجعت سفر هندوستان برای
با خبری اطراف مملکت بذات خود بدوره
افغانستان برآمد و از راه غزنی بقندهار
و از آنجا بهرات و میمنه و مزار شریف و
قطغن و اندراب و پنجشیر و جبل السراج
پس به کابل آمدند - دیگر از ترقیاست

مدنیت که در عصر اعلیٰ حضرت در وطن عزیز
ما بروی کار آمد ساختن سرکها در اطراف
و رباطها و نهادن پلهای آهتین بر روی
نهرها و ساختن ماشینخانه های کشمیره بانی
و بونت دوزی و کارخانه برقی است
در عصر اعلیٰ حضرت امیر حبیب الله
خان مردم احمد زائی و منگل به اغوامی
بعض مفسدین بنای شورش را گذاشتند
و برای اصلاح آنها جنرال محمد نادر خان
رفته بدون کشت و خون مردم آنجا را
مطیع ساخت

۱۴۱

اعلیحضرت امیر حبیب اللہ خاں مدت
۱۸ سال و چند ماه حکومت کرد، در سال
ہجدهم سلطنت خود بقرار عادت ہمسہ
سالہ برای گذشتاندن ایام زمستان
بجلال آباد رفتہ بودند و در یکی از
شکار گاہ ہا از درہ ہای لمقان کہ موسوم
بہ کلہ گوش است از دست یک خائن
بضرب گلولہ تفنگچہ بہ یح کوشش
بہ عالم آخرت شتافت .

چونکہ اعلیحضرت امیر حبیب اللہ
خاں ہر سالہ برای گذشتاندن ایام

۱۴۲

زمستان بجلال آباد میرفتند و برای
انتظام امورات سلطنت از شہزادگان
عظام یکی را بہ نوبت در دار السلطنہ
میگذاشتند در ہمیں سال کہ علیحضرت
شہید میشدند نوبت شہزادہ امان اللہ خان
امیر صاحب موجودہ افغانستان بود کہ برای
ادارہ امورات در دار السلطنہ بماند
بعد از آنکہ علیحضرت امیر حبیب اللہ
خان شہید شدند بہ یوم پنجشنبہ ۱۹ ماہ
ربیع الاول نعلش او را از شکار گاہ ککہ گوش
بجلال آباد نقل نمودند برادر عینی شان

۱۴۳

سردار نصرالله خان حق سلطنت را برای
خود ثابت نموده از شهرزاده ها و معتبرین
و اشراف آنجا طوعاً و کرهاً بیعت سلطنت
را برای خود حاصل کرده خود را پادشاه نموده -

ملاحظه

چونکه این کتاب، کتاب درسی بوده -
چنانچه آنجن معارف درس آل را در صنف
ابتدائی سال سوم تصویب و بعد از چندی برای
سال پنجم ابتدائی مقرر کرده اند، بنا بران در طرز
بیان و قانع فی الجمله مطابقت با اسلوب و شیوه
کتاب درسی کرده شد - و بهمین قرار واقعاً امارت

۱۴۴

روز جمعه اول حوت خبر قتل امیر صاحب
شهباز بنو سبط شجاع الدوله خاں بدار السلطنه
کابل رسید - و خطی هم از سردار نصر الله خاں

(حاشیه ص ۱۴۱) اعلیحضرت کنونی افغانستان و باقی کارروائی

های شان تا به روز تالیف این کتاب نیز بطور خلاصه

در جمال و سجع شمرده بود - مگر بعض ذوات محترم که این

کتاب ناچیز را از نظر خود گذرانیدند فرمودند که چون

اعلیحضرت امیر امان الله خاں غازی (که خدایش در جادو

مرضیه خویش پاینده دارد) مؤسس دوره جدید سلطنت

افغانستان است باید که کیفیت امیر شدن و کارهایشان

کمبرای بهبودی ملت کرده اند تا ساعت تالیف کتاب

عه که اکنون وزیر امنیه میباشند -

۱۴۵

برای بنده گاه عالی عین الدوله صاحب و
بزرگان کابل با خود آورده بود که در آن خط
کیفیت قتل امیر شهید و پادشاهی خود
اطلاع داده و عین الدوله صاحب را امر
کرده بود که از مردم دار السلطنه و اعیان
بیعت برای او بگیرد، اگر چه این خبر جانکاه

(بقیه حاشیه مفصلاً و شرح دارد نوشته شود و عهده این
کار را بر ذمه عالیجاه جناب سردار عبد الرحمن خاں مستشار
وزیر خارجه افغانستان گذاشتند.)

از اینجا بعد عیناً همان نگاشته شده جناب متشار صاحب
موصوف است که بدون تغیر و تحریف در پایان کتاب ملحق شد.

بر عین الدوله صاحب نهایت سحت اثر
بخشید اما صبر و تحمل را که از اخلاق
پسندیده شان است اند دست نداده
در گلخانه ارگ مبارکه مجلس منعقد
فرموده تمام اعیان و بزرگان قومی
و غیره را احضار فرمودند - بعد از انعقاد
مجلس کاغذ سردار نصرالله خان را قرائت
فرموده خبر شهادت پدر را به مردم شنوایند
از شنیدن این خیر اندوه آوریک هیجان
و ماتمی در مجلس حکم فرما شد که همه کس بغم
والم مبتلا بود - بعد ازین جناب عالی

۱۴۷

عین الدوله صاحب حاضران مجلس را
تسلیمت فرموده به پند و مواعظه های دلپسند
همه را خاموش ساخته فرمودند که امیر
صاحب شهباز نه تنها پدر من بود بلکه پدر
همه ما و شما بودند! امروز روز گریه و زاری
نیست هر وقت گذشته پدر خود را بدست
آورده خون پدر خود را که بدون سبب
در نصف شب در خوابگاه خودش بقتل
رسانیده بگیریم بعد از آن گریه و زاری
و غمگساری خواهیم کرد و برهرا و لاد صالح
لازم است که خون پدر خود را از هر کس که

باشد باید بگیرد، حالا وقت آنست که در
باب فقره دوم سردار نصرالله خان غور
کنیم چون من یکی از شما هستم در خیر و شر
مملکت با شما شریک میباشم، لهذا آنچه
رای عموم شما باشد بگوئید تا بهمان راه
برویم اما من نصرالله خان را در واقعه قتل
پدر خود بیدخل و بی شرکت ننید انم پس دست
خود را بدستی داده نمیتوانم که بخون پدر خود
آنها رنگین بدانم - بعد از مذاکره مختصر که
ایل مجلس در بین خود ها کرده جواب دادند
که ما مردم بدو لحاظ با ما رتبت سردار نصرالله

خان راضی نمیشویم، اول اینکه با وجود
بودن پسران لائق امیر صاحب شهبه
بقرار کتاب الله امارت به برادر او نمیرسد
و اگر بگویند که دو پسر بزرگ امیر صاحب
از حق خود را ابر کرده بیعت کرده اند حق
شما بر جاست و کسی حقتلفی شمارا کرده نمی
تواند، دوم اینکه قتل یک پادشاه باین
قسم و پیدایش قاتل و به این زودی
سردار نصر الله خاں از مردم آنجا طوعاً و کرهاً
بیعت گرفتن با مردم را نیز به شبهه می اندازد
تا حقیقت این کار معلوم نشود نمیتوانیم

به سردار نصر الله خان بیعت کنیم، بعد ازین
قل و قال بندگان عالی عین الدوله صاحب
برپای خواسته فرمودند که ای مردم من
از حق خود هیچ وقت دست بردار نخواهم شد
و اگر بشوم بهم بنا بلحاظ شملت خواهد بود
زیرا که من خیر ملت خود را بر خیر و فائده شخص
خود ترجیح میدهم و در باب قتل پدر خود
چنانچه به شما گفتم از شبهه به یقین نزدیک تر
است زیرا که هیچ تحقیقات بعمل نیامده
و غیر ممکن است که در یک جمعیت دوصد
و سه صد نفری یک شخص قاتل آن هم از

پادشاه بدست نیاید جامی تعجب است
درینجا چنان یک غم و اندوهی بر وجود
مبارک شان هجوم آورد که به کلی آواز
شان گرفته شده چشمها و روی شان
مثل طبق آتش شدند نزدیک بود که عنان صبر
و شکیبائی را از دست بدهند، بایک آواز
مرغش بلند فرمودند که ای قوم در باب
پادشاهی شما میباید هر کس را که قبول
کنید مختاریه امارت باب قتل پدر خود تا
قاتل را هر کس که باشد بدست نیارم
و خون پدر خود را نگیرم از پای نخواهم

نشست ، و از شما مردم هر کس که بامن
همراهی کند ممنون خواهم شد و اگر نکنند
هم ایرادی بشما نخواهد بود در آخر این
نطق اهل مجلس و کسانی که از نظامی و
ملکی حاضر بودند هجوم کرده برای بیعت
بر یکدیگر سبقت می جستند - چون این
بیعت مختصر تمام شد همه حاضرین به یک
زبان بعرض رسانیدند که برای گرفتن
خون پدر خود و شما که پادشاه هستید بسرو
مال خود حاضریم و خون خود را در رکاب
شما خواهیم ریختانند بعد ازین اعلی حضرت

امیر صاحب فرمودند که من از عمشریکی
شما مردم ممنون و مشکورم آنا باید عموم
ملت را از نظامی و ملکی ازین غم جانکاه
آگاه کنیم و رای آنها را نیز بگیریم
و بعد از آن حکم جمع آوری فوج و خبر
کردن مردم شهر را امر فرمودند در بین
دو ساعت تمام فوج حاضر باش
دار السلطنه و مردم شهر در پیش روی
سلامخانه عام جمع شدند اعلیحضرت سوار
اسب شده با چند نفر از خدمتگاران از
ارگ بیرون برانده در بین جمعیت ملکی

و نظامی ایستاده شده یک نطق آتشینی
در باب قتل امیر شهید و امارت سردار
نصرت‌الله خان فرمودند که غریب از عموم مردم
برآمد بعد شمشیر از نیام بر آورده فرمودند
که ای ملت غیور من! این شمشیر را در
غلاف نخواهم گذاشت تا خون پدر خود
و از شما را از قاتل و معاونین آن نگیرم
عموم به یک صدا فریاد بر آوردند که همه ما
حاضریم و یک قطره خون خود را برای
خونخواهی پدر خود نخواهیم ریختاند. و برای
بیعت هجوم آورده بعضی دست و بعضی

پای علیحضرت را گرفته باچثمان اشکبار
بیعت میکردند - درین موقع توپ کلال
شیرپور نیز برای مبارکباد پادشاه جوان
جوانخت خود و خوشنواهی پادشاه شهید
با مردم هم آواز شده تا نماز شام این
نظاره به انجام رسید *

مردم جلال آباد چوں از پادشاهی
علیحضرت امیر امان الله خان و بیعت
مردم کابل شنیدند یک دفعه از نصرالله
خان روگردان شده نظامی و ملکی آنجا
بیعت نامه با فرستاده نصرالله خان را مجبور

بخلع امارت کرده بکابل آوردند *

امیر صاحب جدید کیفیت قتل امیر
شهبود دیگر کوائف فوق را نوشته برای جمیع
نائب الحکومه با و حکام دور و نزدیک فرستاد
بدول اینکه کسی لا و نعم بگوید بکمال طیب
خاطر و رضا و بیعت نامه با و فاتحه نامه و
تبریک نامه بحضور فرستادند در بین پانزده
روز امیر امان الله خان پادشاه دولت
مستقل و آزاد افغانستان شناخته شده
دولت افغانستان از سالهای زیاد
در زیر حمایت دولت انگلیس شناخته شده

بود، و پادشاهان افغانستان در داخل ملک
خود خود مختار بودند اما روابط خارجی را بدین
صوابدید انگلیس با اجرا کرده نمیتوانستند
یعنی با دولتهای دیگر دنیا بدون میانجی
گری انگلیس احرف زده نمیتوانستند.
روز بیعت عمومی یعنی بعد از آنکه واقعه
جلال آباد تمام شد و بیعت نامه با از هر
طرف ملک رسید اعلیحضرت در مسجد
عید گاه تشریف برده تمام مردم دور و
نزدیک در آنجا حاضر شده بودند اعلیحضرت
بر منبر برآمده فرمودند که ای ملت شما

با من بیعت کرده مرا به پادشاهی انتخاب
کردید اما من این تاج شاهی را تا آن زمان
بر سر نخواهم گذاشت تا همه شما عهد نکنید
که برای استقلال و آزادی افغانستان
اگر لازم شود جانهای خود را فدا خواهید
کرد همت من قبول نمیکند که تاج زیر
حمایت دیگری را بر سر خود بگذارم و
خود را پادشاه بگویم ۷ هزاران مردم که
در اینجا حاضر بودند به یک زبان فریاد
بر آوردند که ما مردم حاضریم بهر قسم
که شما آزادی و استقلال ما را حاصل

کرده می توانید ما بجان و مال برای فدا
کردن آماده ایم - اعلیٰ حضرت دوباره فرمودند
که من هم جان خود را برای آزادی و
استقلال شما ملت فدا خواهم کرد - بیت
یا مردوار بر سر مهت نهیم سر
یا با مراد بر سر گردون نهیم پای
اللّٰهُ أَكْبَرُ السَّحَاحِ مِیّی وَالْاِثْمَامُ مِنَ اللّٰهِ
غریو از مردم برآند که (زنده باد امیران الله خا)
و پاینده با و استقلال افغانستان بعد
ازین اعلیٰ حضرت فرمودند که ای ملت
بعد از امروز با هم چنین که انشاء الله

افغانستان در داخل و خارج آزاد و
مستقل خواهد بود شما مردم افغانستان
هم از جمیع تکالیف و بدعت‌های غیر شرعی
که بمرور ایام در ملک و بر رعایا رواج
یافته بود آزاد مطلق هستید یک دعای
(زنده باد پادشاه ما) از عموم مردم شنیده
شد.

برای اینکه مبادا انگلیس بر افغانستان
حمله کند برای جلوگیری دشمن و با خبری
از سرحدات - و استحکامات سرحدات
منصبدار بزرگ را با فوج بقدر لزوم

بسمت مامور فرمودند سپه سالار صالح محمد
خان را بطرف جلال آباد و سپه سالار
محمد نادر خان را بطرف خوست و ارگون
و سردار عبدالقدوس خان صدر اعظم
را بطرف قندهار.

چون سرحد جلال آباد نزدیک بود
از دیگران پیشتر صالح محمد خان به وکه که
آخر خاک افغانستان دانسته میشد
رسید و به استحکام بعض جایهای لازم
شروع گرد انگلیسان که متوجه حرکات
افغانها بودند طیاره های خود را با سم باخبری

و گردآوری حکم پروانه دادند چون طیاره
با پراردوی دگر رسید بدون سبب شروع
به بم اندازی کردند، اگرچه تلفات انسانی
کمتر واقع شد اما حیوانات باربرداری مارا
زیاد تلف کردند سپاهیان مانیز به مقام
مقابله و مدافعه برآمده بر طیاره ها گله باری
کردند چنانکه خود صالح محمد خان هم با تفنگ
و تفنگچه بر طیاره ها فیر میکرد، تا اینکه زخمی
بپای او رسید نتیجه این کار نائمه طرفین
را با شتعال آورده جنگ میدانی جاری
شد.

اگرچه درد که به سبب زخم خوردن
صالح محمد خان فوج ما عقب نشست و
دکه را انگریزان گرفتند اما از طرف جنوب
که سردار محمد نادر خان بود افواج ما بسیار
پیشقدمی کرده چند مقام عمده را از انگلیسها
خالی کرد و هنوز جنگ جاری بود که انگلیسها
بتوسط سفیر ما سردار عبدالرحمن خان
که در هندوستان بود بخدمت اعلیٰ حضرت
امیر صاحب پیغام فرستادند که ما در
استقلال آزادی دولت افغانستان
هیچ حرفی نداریم، پس این جنگ که از

غلط فہمی ہا بروی کار آئندہ بہتر است کہ
بصلح مبدل شود، اعلیٰ حضرت امیر صاحب
نیز جواب دادند کہ چون شما از جنگ
آوردن بی سبب خود نادم و پشیمان
ہستید و طالب صلح می باشید ما ہم جنگ
را کہ از اول بآن مایل نبودیم معطل
میکنیم، تا مذاکرات صلح فیما بین دو بتین
باتمام برسد، فوراً از طرفین ہتمام میدان
ہے جنگ حکم فرستادہ شد کہ جنگ معطل
باشد یک ہیئت صلحیہ از کابل مقرر
شد کہ بہ راولپنڈی رفتہ مذاکرہ کنند

از طرف انگریزان نیز چند نفری برای
مذاکره معین شد، نتیجه مذاکره راولپنڈی
ازین قرار است که انگریزان استقلال و
آزادی دولت افغانستان را رسماً
قبول دارند افواج طرفین واپس
بجایهای خود برگردیدند و بعد از شش
ماه یک مجلس دیگر برای مذاکره صلح
قطعی منعقد شود *

اگر نخواهیم که تمام واقعات
و وسال و اصلاحات داخلی و خارجی
اعلیحضرت امیرامان الله خان را شرح

به هم به یقین بیشتر خواهد بود از واقعات
بیست ساله سلاطین افغانستان، اما
مختصراً میگوئیم که کارهای علیحضرت امیر
امان الله خاں همه محیر العقول است،
فقط چند فقره عمده را بیان میکنم - اول
حاصل کردن آزادی و استقلال
افغانستان است.

(۲) برداشتن نزاع مذهبی که سالهای
سال فیما بین سنی و شیعه پیراشده بود
و از پادشاهان گذشته اسلام هیچکدام نتوانسته
بود که این نفاق بین دو برادر مسلمان را

باتفاق مبدل گردانند.

(۳) اتحاد هتد و مسلمان است نه تنها

در ملک خود بلکه در هتد وستان و این ازان

کارهای بزرگی است که در اوراق تانینخ

هتد وستان الی آخر زمان از یادگارهای

عهد امان دانسته خواهد شد.

(۴) در اول سلطنت که هنوز دوست

و دشمن معلوم نبود، در صورت نبودن وجه

کافی و فوج وانی با یک دولت قوی مثل

انگلیس بجنگ مجبور شدن و از پیش بردن

عقلا و سیاسیدول عالم میدانند که یک چه

همت عالی و جرأت فوق العاده را

ابراز داده اند *

(۵) تجیر محاسبات ملک را به قسم جدید

که در عالم متمدن جاری است *

(۶) فرستادن سفرا و مامورین سیاسی

به بیشتر دولتهای خارج و با همه سلاطین دنیا

اعلان دوستی دادن *

(۷) مالیات ملک را از جنس به نقد

تحويل دادن *

(۸) تشکیل ادارات دولتی را به ترتیب

اداره های دول متمدن عالم *

(۹) ترقی معارف و تاسیس مدارس
و مکاتب مردانه و زنانانه بخرج دولت و
آزادی مطبوعات و جرائد که تا این زمان
در افغانستان عتقا بوده

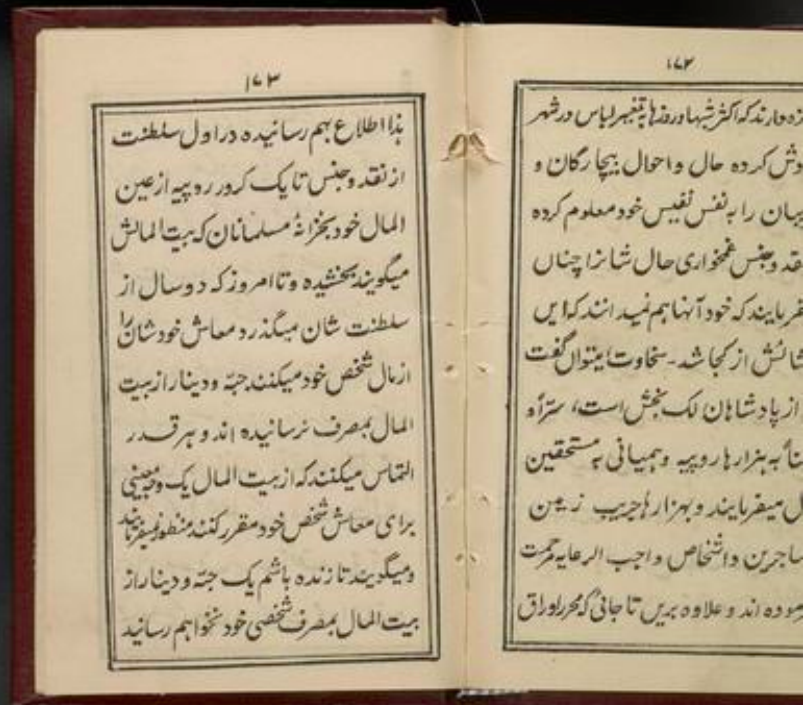
(۱۰) ترقی دادن صنعت و حرفت
و زراعت ملک را که انشاء الله در مدت
قلیل افغانستان از احتیاج خارج
خلاص خواهد شد

(۱۱) لغو اسارت و برده فروشی که تا
این زمان در افغانستان مثل پیشتر
قطعات عالم مروج بود - و غیره و غیره -

گر بگویم شرح این بی مرشود
نشوی هفتاد و هفت دفتر شود
ایلیحضرت امیر صاحب جمیع صفات
حسنه را که در وجود یک پادشاه بزرگ لازم
است دارا هستند مثل عدالت ، رحم و
شفقت ، سخاوت شجاعت ، خلق خوب ،
تحمل بردباری متصف مزاجی ، رحمت کشی ،
مهربانی ، عالی همتی ، صاحب عزم بزرگ
بی ساختگی ، این چند صفت را که شمر دم
برای هر کدام یک مثال می آرم تا بخوبی
دانسته شوید در عدل و دادرسی مظلومان

و ستم‌یادگان به اندازه توجه دارند که
وزارت عدلیه را مخصوص بشخص خود
شان تعلق داده اند و در زمان شهادت
بدون اینکه از صبح تا شام غوررسی حال
رعایا و دادرسی ستم‌یادگان را که می‌شنیدند
بدیگر کارهای بی‌توجه می‌فرمودند و اگر کار
دیگر را بحضورشان می‌آوردند به او اوقات دیگر می‌فرستادند
و یک امیدواری زیاد مردم بوجود مبارک شان از
سبب همین صفت بود و هست اگر ظالم بر مظلوم
ستم کرده باشد و بیع مبارک شان برسد رحمت
آزم را بر خود حرام دانسته تا او آن مظلوم را ناسازد و شفقت

با اندازه دارند که اکثر شبهه‌ها و روزها به تعبیر لباس در شهر
گرویش کرده حال و احوال بیچارگان و
غریبان را به نفس نفیس خود معلوم کرده
به نقد و جنس غمخواری حال شانرا چنان
میفرمایند که خود آنها هم نمیدانند که این
کشانش از کجاست - سخاوت میتوان گفت
که از پادشاهان لک بخش است، ستر او
علناً به هزار بار و پیه و همیانی به مستحقین
بذل میفرمایند و به هزار لایحریب زمین
بمهاجرین و اشخاص واجب الرعایه حرمت
فرموده اند و علاوه برین تاجانی که محرر اوراق



۱۶۳
بنا اطلاع بهم رسانیده در اول سلطنت
از نقد و جنس تا یک کدوره پیه از عین
المال خود بخواند مسلمانان که بیت المالش
میگویند بخشیده و تا امروز که دو سال از
سلطنت شان میگذرد معاش خودشان را
از مال شخص خود میکنند و دینار از بیت
المال بمصرف نرسانیده اند و هر قدر
التماس میکنند که از بیت المال یک و چینی
برای معاش شخص خود مقرر کنند منظور نیست
و میگویند تا زنده باشم یک پیه و دینار از
بیت المال بمصرف شخصی خود نخواهم رسانید

۱۶۲
زه فارند که اکثر شبها در قدما قیصر لباس در شهر
و ش کرده حال و احوال بیچارگان و
بیان را به نفس نفیس خود معلوم کرده
قد و جنس مخواری حال شانرا چنان
فرمایند که خود آنها هم نمیدانند که این
شانش از کجا شد سخاوت میتوان گفت
از پادشاهان یک بخش است سزا و
تا به هزار بار و پیه و همیانی به مستحقین
ل میفرمایند و هزاران جریب زمین
ساجرن و اشخاص واجب الرعایه محترمت
موده اند و علاوه برین تا جانی که محروم و راق

تا زحمتی را که برای ملت میکشتم و خدمتی را
که برای دیں میکنم مجاناً باشد از همین قبیل
قیاس باید کرد اگر همین بخشش های خودشان را
شهرت میدادند نام حاتم و معین از زبانها
می افتاد - همه این بخششها را که گفتم از
عین المال خودشان است نه از بیت المال
در باب حاصل کردن و بمصرف رساندن
وجه بیت المال آنقدر با اقتضای رفتار می
کنند که اگر فی المثل یک دینار بیت المال
بیجای بمصرف برسد آنقدر بی آرام
می باشند که بیننده را بحیرت می اندازد

که در یک وجود این دو صفت ضدین چه
گونه جمع شده در مال شخصی خود بآن اندازه
نی پروا که از درجه سخاوت گذشته و در
بیت المال باین درجه سخت گیری
دارند که به امساک پهلومینزند - بارها دیرین
باب بحضور شال عرض شده فرموده اند
که اختیار مال خود را دارم که بهر قسم بمصرف
برسانم اما اختیار مال مردم را ندارم که
بخوشی خود بنخستم یا خرج کنم در صورتی
که ملت بمن اعتبار کرده مرا این مال
خودها دانسته اند و من در امانت خیانت

کنم جواب خدا را چه خواهم گفت بپرت
المال برای خوش گذرانی پادشاهان نیست
بلکه برای حفاظت ملت است باید در راه
بخرج برسد که در آن فائده و نفع ملت
باشد من برای خوشی خود و شمانمی توانم
در قیامت جواب خداوند را بدهم شجاعت
و قوت قلب اعلی حضرت را از وقایع سابق
الذکر دانایان اندازه کرده میتوانند حاجت
دلیل دیگر ندارند.

خوش خلقی با اندازه دارند که اگر کسی
یک نفع شرف صحبت شال را حاصل کند

تأزنده باشد از خدمت شان جدا شده
نمی‌تواند بد گفتن و فحاشی در طبیعت شان
آفریده نشده - را قلم حروف در زمان تهنادگی
و در زمان سلطنت همیشه بحضور شان حاضر
بوده ندیده که بر کسی برای نفس خود قهر
کند، و یا بکسی فحش و ناسزا بگوید بایست
ترین خدمتگاران هم بلطف و مهربانی
حرف میزنند، گناه و خطائی را که
تعلق بخودشان داشته باشد هیچ وقت
بر کسی نمیگیرند +

صبر و تحمل شان را از واقعه قتل امیر

شهید و دیگر لواطت آن زمان بخوبی اندازه
کرده می توانید - رحمت کنشی شان از درجه
طاقت بشری بیرونست ، بدون از
تأییدات خداوندی چیزی دیگر نمیتوان
گفت چنانچه در دو سال سلطنت یک
روز و هفت ساعت و پنج شب بیکار
بوده اند باقی بدون از شمش ساعت
خواب شب متصل در تردد کارهای دولت
و خدمت دولت مصروف می باشند
اگر اعیاناً بیکار بمانند میفرمایند آیا در قیامت
بمحضور خداوند جواب یک عالم اسلام را

که چشم امیدشان بطرف من می باشد
چه خواهم گفت +

همت عالی اعلیحضرت بآل درجه است
که با وجود این همه خدمت که در ترقی ملت
افغان کرده اند که میتوان احیا کننده
افغانستانش خوانند و محی الملتش دانست
باز هم میفرمایند که افسوس کاری نکرده ام
که بحضور ملت خود فخر کنم - با وجود این همه
زحمات بدنی و دماغ را نیز از فکر ترقی و
تعالی دولت و ملت آسوده نمیگذارند +
بسیار خستگی شان بدرجه ایست که

شخص شان با یک سپاهی بیج فرق

ندارد *

زینت و نمائشات ظاهری که خاصه
پادشاهان مشرق است در حضرت شان
مردود و متروک است اگر در بین مصاحبین
و منصبداران حضور نشسته باشند
بیگانگان از سبب لباس و غیره فرق کرده
نمی توانند آتاسایه خداوندی چیزی دیگر
است که چون ماه در بین ستارگان نظر
مردم را بطرف خود جاب میکند +
صفت اخرای اعلی حضرت که از همه

افضل است استقامت و پیروی ملت
بیضا و دین حنیف اسلام و پای بندی
شریعت عزای حضرت سید الانام است
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ وَسَلَّمَ
چنانچه حکایت میکنند که روزی
شخصی را بحضور اعلی حضرت حاضر کردند
که از شریعت محکوم به اعدام شده بود
و آن شخص یک جوان نهایت قوی بهیکل
و خوش سیمابود و مادرش نیز با او همراه
اعلی حضرت را از دیدن آن جوان و پیکاری
مادرش رقت دست داده افسوس کرده بودند

آن جوان و مادرش چو رقت پادشاه را
در حق خود با دیدند اظهار جزع و فزع کردند
که یعنی بخشیده شود علیحضرت فرموده بودند
که برادر! اگر چه دل من قتل ترا نمی خواهد
و افسوس میکنم اما چه باید کرد که بقدر حکمی
محموم بکشتن شده که در پیش آن حکم من هم
مثل تو عاجز و بیباشم بدون اینکه افسوس میکنم
و از خداوند برای تو آمرزش میخواهم چیزی دیگر
نمیتوانم خدا آخرت ترا خوب کند و مادرش
فرموده بودند که همی جزع و فزع را پیش
ورق منقول بکنید اگر آنها پسر ترا بخشند

شریعت نیز از قتل پسر ت خواهد گذشت -
کسانی که به تاریخ علم دارند میدانند
که از پادشاهان آسیا مثل این حکایت
کمتر شنیده شده - از اتحاد و بند بر ای خود
و شاه جوانخت غازی ما و ملت نجیب
شاهان شان توفیق نیکی و خوبی می خواهم
که تا قیام قیامت نام نیک خودش و
ملکش بر صحایف تاریخ عالم بآب زر
نوشته باشد و به صفات حمیده و عالی
بهرتی و ترقی ملت و دولت که در مخزن و طبع
شاهان شان می باشد ضرب المثل عالمیان

۱۸۴

و مقتدی پادشاهان جهان باشند بحق
حق و نبی مطلق آیین ثم آیین زنده باد
امان الملة والدين و پائنده باد افغانستان
الى يوم الدين +

اللَّهُمَّ انصر من نصر دين محمد صَلَّى الله
عليه وسلم

حسب فرمائش

محمد حسین مدیر معارف و لایت کابل
طبع شد

مفید عام پریس لاهوریں یا ہتمام لاد موقی رام چھی ۱۹۴۳ء

